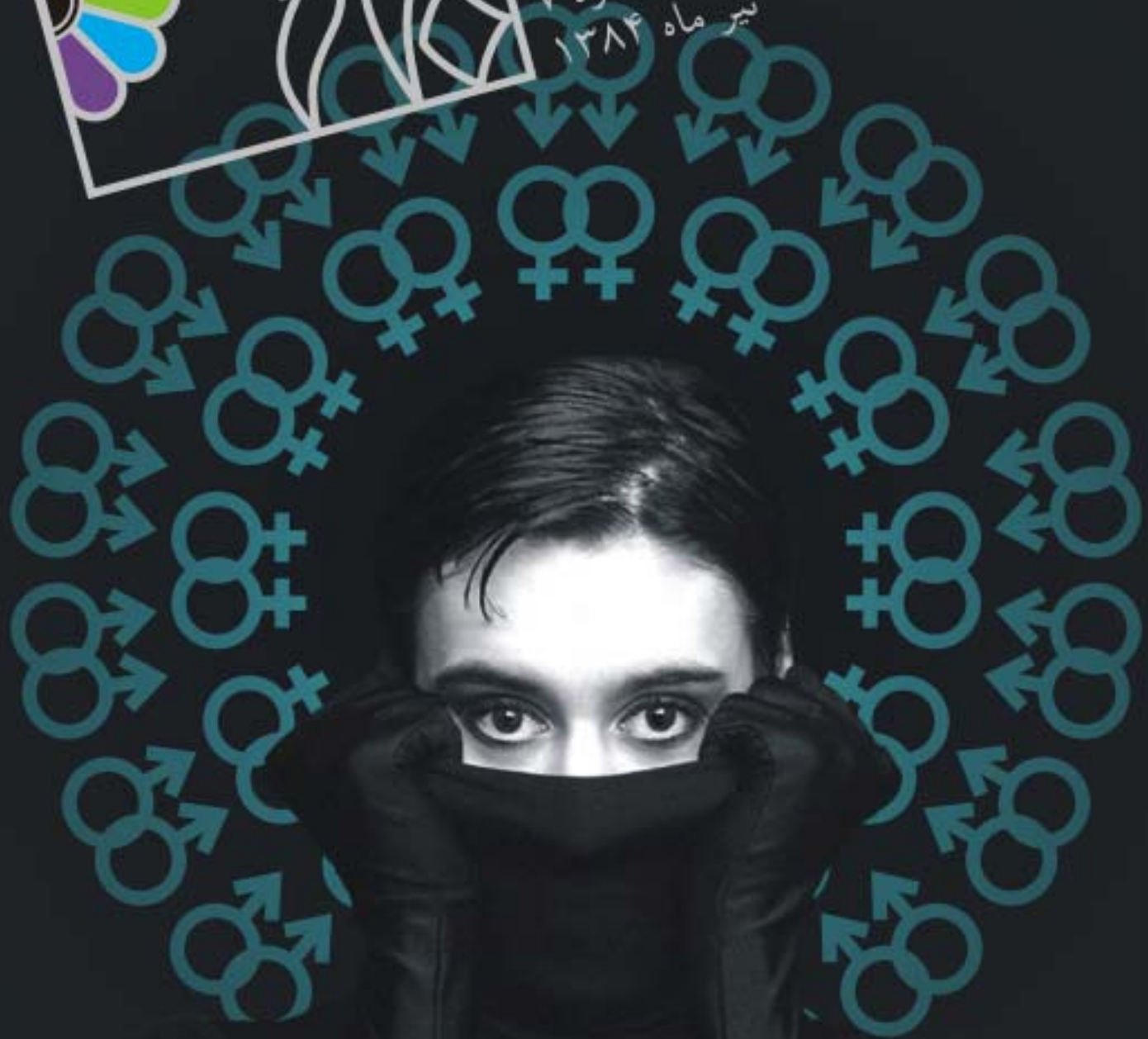


مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران
شماره ۷
تیر ماه ۱۳۸۴





فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب این شماره
- ۲ حرف های سردبیر
- ۴ آرم مجله ی ماها
- ۶ لذبین ها در ورزش بسکتبال کشور
- ۱۰ مصاحبه ماها با یکی از فعالان جنبش زنان در تهران ..
- ۱۵ آگاهی و اراده؛ رمز موفقیت همجنسگرایان ترکیه
- ۲۲ سه نامه از خوانندگان و یک جواب از ماها.....
- نمادهای مربوط به جنبش های گی، لزبین، دوجنسگرا، و
- ۳۰ دگرجنسیتجو – امیر
- ۴۲ نگاهی به دو جنبش زنان و همجنسگرایان
- ۴۶ جشن عشق
- ۴۸ تنگ نظری بیشتر از این نمی شود
- ۵۰ شورش های استون وال – امیر
- ۵۲ شوخی با طعم جدی – جدی با طعم شوخی

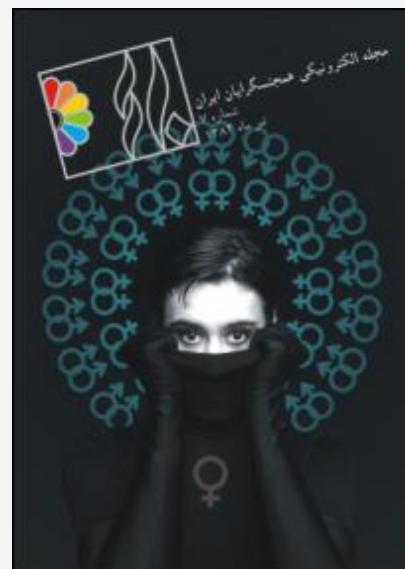
ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذرماه سال ۱۳۸۳

شماره ۷، تیر ماه ۱۳۸۴ – ۵۴ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 7 , July 2005

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



حرف های سردبیر

در جریان سفر خانم «نفیس صدیق»، مشاور ویژه سازمان ملل متحد در زمینه بیماری ایدز به تهران، خانم «بنفشه سام گیس» مصاحبه ای با ایشان ترتیب داده بود که مصاحبه بسیار جالب و خوبی بود، اما یک نکته را خانم سام گیس در مصاحبه مطرح می کند که آدم شاخ در می آورد. ایشان در یکی از سئوالات خود مطرح می کنند که: «دو گروه از افراد که با احتمال فراوان در معرض ابتلا و انتقال بیماری ایدز به دیگران قرار دارند در کشور ما رها شده اند؛ زنان روسپی و بیماران دوجنسی... در حالی که بیش از ۴۰۰ هزار زن روسپی و بیش از ۱۰ هزار بیمار دوجنسی در کشور داریم که می توانند مثل یک گلوله آتش فعال بوده و بیماری را با سیر صعودی منتقل کنند...» این مصاحبه توسط «امید معماریان» به فارسی ترجمه و در بعضی جاها چاپ شد. البته من در جلسه آن

نتیجه تحقیقات علمی و بی طرفانه در همه کشورها و جوامعی که تحقیق علمی و بی طرفانه ای در مورد تعداد همجنسگرایان یا بایسکشوال ها در آنها صورت گرفته است، همگی دال بر این دارند که چیزی بین هفت تا ده درصد افراد جامعه همجنسگرا هستند. حال اگر جمعیت کشور را حداقل ۶۵ میلیون نفر در نظر بگیریم، تعداد همجنسگرایان در ایران رقمی بین چهار و نیم تا شش و نیم میلیون نفر خواهند بود. با این حساب تعداد همجنسگرایان کشور بیش از اقلیت قومی کرد یا عرب و یا بلوچ در ایران می باشند.

مصاحبه که حتما به زبان انگلیسی بوده حضور نداشتیم و نمی دانم که خانم خبرنگار کدام کلمه انگلیسی را به کار برده که آقای معماریان آن را به دوجنسی ترجمه کرده اند؟ بایسکشوال؟ هموسکشوال؟ یا...؟ و من صرفا از روی ترجمه امید معماریان این کلمه دوجنسی را گرفته ام. ولی از پاسخی که مشاور سازمان ملل به ایشان می دهد معلوم می شود که ظاهرا منظور خانم سام گیس، نه افراد بایسکشوال، که کلا همجنسگرایان هستند.

اگرچه نفس سؤال و اشاره به موضوع خیلی مثبت می باشد، اما چگونگی طرح آن

خیلی غم انگیز است، به خصوص وقتی از طرف یک خبرنگار دست به قلم معروفی همچون خانم بنفشه سام گیس مطرح شده باشد. معلوم نیست خانم سام گیس بر اساس کدام آمار و تحقیقات تعداد دوجنسی ها را ۱۰ هزار نفر در کشور تخمین می زنند. همه می دانند که هیچ تحقیق علمی و بی طرفانه ای در مورد تعداد همجنسگرایان یا بایسکشوال ها در کشور ما صورت نگرفته است. اما نتیجه تحقیقات علمی و بی طرفانه در همه کشورها و جوامعی که چنین تحقیقاتی در آنها صورت گرفته است، همگی دال بر این دارند که چیزی بین هفت تا ده درصد افراد جامعه همجنسگرا هستند. حال اگر جمعیت کشور را حداقل ۶۵ میلیون نفر در نظر بگیریم، تعداد همجنسگرایان در ایران رقمی بین چهار و نیم تا شش و نیم میلیون نفر خواهند بود. با این حساب تعداد همجنسگرایان کشور بیش از اقلیت قومی کرد یا عرب و یا بلوچ در ایران می باشند. وجود همجنسگرایان تنها به قشر جوان جامعه محدود نمی شود، بلکه در همه اقشار و طبقات اجتماعی حضور دارند و در عرصه های دانش، اقتصاد و دیگر عرصه های اجتماعی نقش فعالی

دارند.

اما سؤال دوم این است که خانم سام گیس چرا و بر اساس کدام علم امروزی ما همجنسگرایان را «بیمار» می داند؟ البته اشاره انتقاد آمیز خانم سام گیس در دیگر بخش های مصاحبه به نبود امکانات بهداشتی و درمانی برای همجنسگرایان مبتلا به ایدز در ایران و وجود نگرش گناه انگارانه و بزهکارانه نسبت به همجنسگرایان توسط حکومت (و جامعه) حرکت بسیار مثبتی است. جواب سر بسته ای که مشاور سازمان ملل در اینبار می دهد هم برای مسئولین باید قابل تامل باشد و آن؛ قانونی کردن همجنسگرایی در کشور، به رسمیت شناختن تشکلات و گروه های خاص آنان و همکاری مسئولین با این تشکلات برای مقابله با شیوع بیماری هاست.

آیا در کشور ما گوش شنوایی برای این حرفها هست؟ آیا نیروهای مسئول در سیاست، بهداشت و برنامه ریزی کشور، سیاست های منفی تاکنونی خود را کنار خواهند گذاشت و به اقلیت بزرگ ما همجنسگرایان توجه لازم را خواهند کرد؟ این را آینده نشان خواهد داد، اما اعلام حضور همجنسگرایان در کشور که از چند سال پیش شروع شده همچنان ادامه خواهد داشت. سیاست کشتار و سرکوب راه به جایی نخواهد برد. ما همیشه بوده ایم، هستیم و خواهیم بود. پس بهتر است به حق زندگی و حیات علنی ما و حقوق انسانی اجتماعی امان در جامعه اعتراف شود. ما همجنسگرایان بیمار نیستیم. ما شهروندان سالم و آگاه همین کشوریم و قادریم برای زندگی خود تصمیم بگیریم و به مسئولیت فردی، گروهی و اجتماعی خود عمل کنیم.

سردبیر

دعوت به شرکت در جلسه عمومی

سازمان همجنسگرایان ایران (PGLO) جلسه مجمع عمومی سالانه خود را در روز یکشنبه ۱۹ تیر ماه ۱۳۸۴، راس ساعت ۸ شب به وقت تهران برگزار می کند. ما از همه همجنسگرایان ایران و دیگر علاقمندان دعوت می کنیم که در این جلسه شرکت کنند.

این جلسه بصورت پالتاکی برگزار می گردد. مکان و آدرس:

دسته: By Language / Nationality / Other

اتاق گفتمان سازمان: PGLO-persian Gay & Lesbian Organisation

برای گرفتن پالتاک رایگان به این آدرس مراجعه کنید: <http://www.paltalk.com>

امیدواریم تعداد هرچه بیشتری از دوستان امکان شرکت در این جلسه را داشته باشند.

سازمان همجنسگرایان ایران

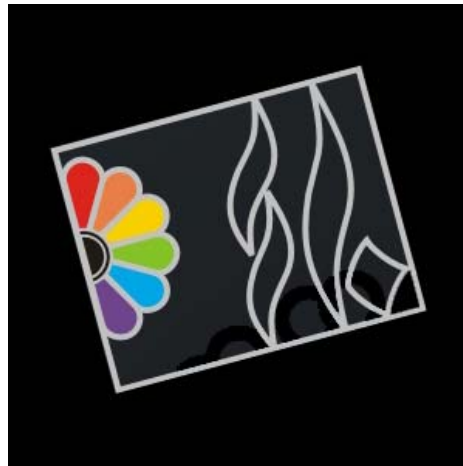
<http://www.pglo.org>

pglo@pglo1.org



آرم مجله ی ماها

خوانندگان عزیز مجله ی ماها، حتما تاکنون متوجه تغییراتی که در ظاهر مجله به وجود آمده شده اید. همانطور که به خاطر دارید، در شماره های گذشته ی مجله، از خوانندگانی که با امر طراحی و گرافیک آشنایی دارند درخواست کردیم که در صورت امکان آرمی برای مجله طراحی کنند. چند نفر از دوستان هنرمند لطف کرده و طرح های بسیار زیبایی را برای استفاده به عنوان آرم مجله ارسال کردند، اما ما در نهایت مجبور بودیم که از بین طرح های رسیده، یکی را به عنوان آرم مجله انتخاب کنیم، که پس از مشورت و بررسی طرح های رسیده، طرح زیر به عنوان آرم مجله انتخاب شد:



* رنگ پس زمینه جنبه تزئینی دارد

برای انتخاب این آرم، دو دلیل داشتیم:

دلیل اول این بود که این آرم از نظر مفهومی، بسیار ساده و قابل فهم طراحی شده است. و دوم اینکه در عین سادگی، ظرایف و نکته های فراوانی را در دل خود نهفته دارد.

خطوط نرم و خمیده کلمه ی ماها(که کاملا تداعی کننده ی خط زیبای فارسی نستعلیق است) و همینطور استفاده از یک گل لوتوس(نیلوفر آبی) رنگارنگ، نشان دهنده ی این است که اصلی ترین هدف **ماها**، ارائه ی یک کار فرهنگی-هنری، و در جهت اعتلای فرهنگ ایرانی است.

اما استفاده از گل لوتوس در آرم مجله، از دو جنبه دارای اهمیت است:

این گل، از آن رو که به لحاظ باستانی با فرهنگ ما گره خورده است، نشانگر اصالت ایرانی مجله است. (گل لوتوس در فرهنگ ایران زمین، سمبل « کمال و نیروی زندگی بخش» است و به عنوان نمونه، در آثار به جای مانده ی یکی از کهن ترین نمادهای تمدن باشکوه ایران، یعنی تخت جمشید، نمونه های فراوانی از نقش برجسته های این گل دیده می شود. حتی قاعده ی ستون های عظیم تخت جمشید بر اساس گل لوتوس وارونه بنیان نهاده شده است.)



و دیگر اینکه این گل با رنگ آمیزی زیبای خود، به خوبی توانسته بزرگترین نماد ما همجنسگرایان، که همان پرچم رنگین کمان است را در یک قالب هنری پیاده سازی کند.
و در نهایت، استفاده از چارچوب مستطیل شکل دور آن علاوه بر زیباتر نشان دادن کار و تناسب کامل با بقیه ی اجزا، قالب یک مجله را که همان شکل مستطیل می باشد، در ذهن مجسم می کند.

حال که آرم فوق به عنوان آرم مجله انتخاب شده است، جا دارد از دوستانی که زحمت کشیده و هرکدام با هنر و ذوق و سلیقه ی خاص خود، آرم هایی را برای ما طراحی کرده اند کمال تشکر خود را اعلام کنیم و به قدردانی از تلاش های این عزیزان، آرم هایی که پیش از این به دست ما رسیده است را در اینجا قرار می دهیم:

رضا - نیشابور



اشکان - تهران



ساسان - تهران



کیا - تهران



ویلیام اسمیت (مستعار) - شیراز



لذیبن ها در ورزش بسکتبال کشور

سلام! در آغاز از مجله ی ماها تشکر می کنم که به من این فرصت رو داد تا کمی در مورد زنان

همجنسگرا در بسکتبال ایران مطلبی بنویسم.

نمی دونم تا حالا گذارتون به باشگاه های ورزشی خانوما افتاده یا نه... خب بگذارید من براتون بگم که اگه به بار به این باشگاه ها سر بزنیید احتمالا پیش خودتون میگردید: «خدایا من تا حالا آنقدر همجنسگرا یک جا ندیده بودم!» شاید بگید چه ورزشی؟... خب من در مورد رشته ی خودم بسکتبال صحبت میکنم. بقیه رشته ها رو من اطلاعی ندارم و اگر هم جو آنجا هم مثل جو بسکتبال باشه من یکی که بی اطلاعم....!

جو بسکتبال؟..... خب بگذارید اینطوری شروع کنم:

ساعت هفت صبح روز جمعه هست... جمعه ها روز خوبییه برای خوابیدن اما نه وقتی که مسابقه داری!!! پیش خودت میگی باز خدا خیرشون بده بازی رو انداختند باشگاه انقلاب... اگه مجبور بودیم تا ته شهر بریم چی؟ همینطور که چشمت از شدت خواب باز همیشه و داری به زمین و زمان فحش میدی که چرا حالا ما باید مسابقه ی اول باشیم و چرا هیچوقت من نباید به دل سیر بخوابم، وارد سالن میشی... یه نگاه میدازی به اطرافت... سمت راستت تیم مقابل دارن لباسشون عوض میکنن... سمت چپت هم بچه های خودتونو میبینی... تا میای برگردی بری سمتشون، محکم میخوری به یه بنده خدایی... نگاهش میکنی، میبینی یه کفش Allstar مشکی پوشیده! ... میای بالاتر یه شلوار جین گشاد که یه زنجیرم ازش آویزونه... یه بلوز مشکی و یه T-shirt سفیدم روش... موهاشم که مدل الویس پریسلی درست کرده... با چشم دنبالش میکنی میبینی رفت پیش یه دخترخانم خوشگل با موهای لایت و رژ لب صورتی و تاپ قرمز! و گوشو بوس کرد و بغلش کرد... ای بابا اینام که خودی هستند... یه خورده چشمت باز همیشه و خوابت میپیره... هم تیمی های خودت هم دست کمی از مورد اول ندارند... همه دنبال ژل میگردند که برن موهاشونو تا میتونند سیخ سیخی تر و جذاب تر و دختر پسندتر بکنند!

قبل از بازی میری با داورا دست بدی... همشون بهت میگن موها مبارک... تو باز رفتی موها تو کوتاه کردی... یکی نیست بهشون بگه به شماها چه! همشون یه نگاه معنی دار بهت میکنند و بهت میگن موفق باشی!!! بازی، با سلام و صلوات با نیم ساعت تاخیر شروع میشه. زیاد از شروع بازی نگذشته که همون حریف همجنسگرا مون میافته زمین و همون خانومی که قبل از بازی بوسش کرده بود داد میزنه و میگه: «زنزنینش!»..... یا هر دفعه که ایشان یه حرکت مثبت تو زمین انجام میده میتونی برق غرور رو توی چشمای دوست دخترش ببینی!

وسطای بازی میبینیم دم نیمکتمون سر و صدا میاد... و یکی از داورها داره با سرپرست ما بحث میکنه... دفعه ی پیشم این اتفاق افتاده بود... و دفعه ی قبلشم همینطور... هر دفعه یکی از داورها به نوبت میاد بهش میگه شما چیکاره ی تیم هستی و اون بیچاره هم هر دفعه میگه من سرپرست تیمم! این دفعه دیگه جوش آورده... به داور میگه شما هر دفعه باید از من بپرسید؟ و داور میگه بله هر دفعه میپرسم چون شما صلاحیت نشستن روی نیمکتو



نداری... سرپرست جوش میاره و بحث بالا میگیره و بازی متوقف میشه... مسئول مسابقات با قیافه ی حق به جانب میاد و میگه بله ایشون راست میگن شما صلاحیت نداری و در جواب اینکه چرا ایشون صلاحیت ندارند... خانوم مسئول بر میگردد میگه «چون موهات کوتاست!» و تهدیدش میکنند که اگه از روی نیمکت پاشی تیمتون رو بازنده اعلام میکنیم! ما همه داریم از تعجب شاخ در میاریم... بحث بازم بالاتر میگیره تا جایی که مسئول مسابقات شروع میکنه به داد و بیداد که شما اصلا آدم بی ادبی هستی و یادته که تو فلان مسابقه که خودتم بازیکن بودی فلان حرف رو به فلان داور زدی و... خلاصه بیوگرافی سرپرست ما رو میکشه بیرون! ما همه هاج و واج موندیم و هیچکدوم باور نمیکنیم که به سرپرست ما که دانشجوی فوق لیسانس دانشگاه تهران هست فقط به خاطر موهای کوتاهش میگن صلاحیت نداری!!!! اون روز ما بالاخره زیر بار نرفتیم و مسئول مسابقات تسلیم شد و نتونست دیگه حرفی بزنه... اما این ماجرا من رو خیلی به فکر فرو برد!

توی جامعه بسکتبال بحث همجنسگرایی بازیکنان و مربیان و داوران اصلا بحث تازه ای نیست و آدمهایی هم که سالها توی این رشته بودند کاملا با این امر خو گرفتند... توی استادیوم اگه یه سری مسابقات در حال انجام شدن باشه هیچ کس تعجب نمی کنه که همه دو تا دو تا بغل هم نشستند و دست تو دست هم دارند بازی رو تماشا میکنند... یا اینکه مثلا فلان داور با فلان بازیکن دوست دخترند و اگه داوره اون بازی رو به نفع بگیره همه دلیلش رو می دونند! همه می دونند که مربی فلان تیم با کاپیتان تیمش با هم هستند و خیلی وقته که بهترین داورمون دنبال مریه هست و اون بهش پانزده... هر وقت یه دختر اجق و جق دیدن که ساکت و آرام نشسته یه گوشه و هر از گاهی با موبایلش ور میره و سی ثانیه ی بعد سرپرست مسابقات اون ور سالن SMS های جدیدشو چک میکنه شک نکنید که دوست دخترشه! دیگه همه میدونند که فلان مربی ها با هم همخونه هستند و فلان مربی میچ فلانی رو با فلانی توی اردو گرفته!

اگر من و سه چهار تا از دوستای همجنسگرام که مثل من موهاشون کوتاه و تیپشون خیلی معمولی اسپرت هست با هم وارد سالن بشیم هیچ کس تعجب نمیکنه... چون قبل از ما پنج شش تا از این گروه ها همینطوری اومدند تو! وقتی داریم بازی رو نگاه میکنیم هر کدوممون بازیکن مورد علاقمونو تشویق میکنیم... یکی میگه وای شماره ۱۱ رو ببین... چقدر رنگ موهای جدیدش بهش میاد... اون یکی میگه وای من عاشق استیل شماره ی ۶ هستم... و ما سر به سرش میذاریم که استیل بازیش یا استیل هیکلش؟ آخه خیلی شبیه نیکول کیدمنه!!!! یکی دیگه از بچه ها تو نخ مربی یه تیمه و همش داره قربون صدقش میره... ولی من میگم شیره داور!!!! شلوار مردونه ی مشکی جدیدش خیلی بهش میاد!

وقتی پارسال یکی از مربی های بسیار خوب همجنسگرایی بسکتبال فوت شد همه برای پارتتراش غصه خوردند... آخه اونا سالها بود که با هم زندگی میکردند! وقتی همه ی مسابقه ها به خاطرش کنسل شد و همه داشتند با هم حرف میزدند... از چندین نفر شنیدیم که گفتند بیچاره فلانی (همون خانم پارتتر)... توی مراسم ختمش باز هم همه دو تا دو تا بودند... اما همه غصه دار... اون روز وقتی صحبتهای خانوم پارتتر رو شنیدم که میگفت اون همینجاست.. اون نمرده و کنار منه... بی اختیار گریه گرفتم... با اینکه هیچکدومشون رو درست نمیشناختم!

همه ی اینا رو گفتم، بگذارید این رو هم بگم که این وسط آمارهای اشتباه هم زیاد میپیچه. مثلا من پارسال از یکی از دوستانم شنیدم که یکی از مربی ها، من و بهترین دوستم رو به هم بسته بودند و کلی هم برامون زده بودند!



یه بار دیگه هم مریمون اومد به من یه چیزایی گفت که فلانی تورو خراب کرده و اخلاقت بد شده و.... خلاصه که علنا کلی از بهترین دوست من بد گفت! از بعد از اون ماجرا من حتی میترسم دوست دختر خودم که هیچ ربطی به بسکتبال نداره رو با خودم ببرم جایی که مربی ام هست که مبادا باز بخواد چیزی بگه...!

تازه فکر نکنید تازگی ها جو بسکتبال اینطوری شده... وقتی پای صحبت بعضی از قدیمی های بسکتبال میشینی و وقتی صحبت از بازیکنای سابق میشه داستانهای زیادی در مورد کت چرم پوشیدن و موتورسیکلت سوار شدن فلانی و چطور شد که دو نفر با هم دوست شدند و چند ساله که دارن با هم زندگی میکنند میگن!

مثل همه جای دنیا و شاید بیشتر از همه جای دنیا حضور آدمهایی مثل من در ورزش بسکتبال برای خیلی ها خوشایند نیست! شاید خیلی راحت بگم که ۸۰٪ آدمهای دگرجنسگرای بسکتبال بی بروبرگرد با ما مخالفند و به نظرشون ما مشکل روانی داریم و آدمهای ناسالمی هستیم... نمونه اش هم مربی خودمونه که قشر همجنسگرا رو

پست ترین و کثیف ترین آدمهای روی زمین میدونه... با اینکه خودش از نظر روانی زیاد سالم نیست و بی دلیل پرخاش میکنه و بعضا به مقدار بسیار زیادی پولکی هم هست!.. تصورشو بکنید که یه همچین آدمی بر میگردد و در مورد یکی از بهترین بازیکنای تیم ملی میگه... بابا این که لزبینه، تیم ملی رو به گند کشیده!!! با وجود اینکه توی تیم خودمونم همجنسگرا اصلا کم نیست ایشون به خودش اجازه میده هر وقت که خواست در مورد مو و لباس پوشیدن بچه ها اظهار نظر کنه و بی جهت دهن به دهن آدمها

توی جامعه بسکتبال، بحث همجنسگرایی بازیکنان و مربیان و داوران اصلا بحث تازه ای نیست و آدم هایی هم که سال ها توی این رشته بودند کاملا با این امر خو گرفتند... وقتی پای صحبت بعضی از قدیمی های بسکتبال میشینی و وقتی صحبت از بازیکنای سابق میشه، داستان های زیادی در مورد کت چرم پوشیدن و موتورسیکلت سوار شدن فلانی و چطور شد که دو نفر با هم دوست شدند و چند ساله که دارن با هم زندگی میکنند میگن!

بذاره... یه دفعه توی تمرین دست یکی از بچه ها چنگ خورده بود... این خانوم فقط روش رو به من کرد و گفت ناخن هاتو ببینم! وقتی که دید من ناخن ندارم و دیگه نمیتونست به چیز دیگه ای گیر بده گفت: «موهاتو چرا انقدر کوتاه کردی؟».....!

از تیم ملی گفتم... بگذارید این رو هم بگم که چند سال پیش یکی از بهترین بازیکنهای تیم ملی روتهدید کردند که از تیم خط میخوری.. فقط به خاطر اینکه توی گوش چپش گوشواره داشت!

من نمیگم که همه ی آدمهای دگرجنسگرای بسکتبال آدمهای بدی هستند... نه من اصلا قصد جسارت ندارم! و اصلا هم نمیگم که هر کی همجنسگراست یه فرشت است و عاری از هر خطا و اشتباه... نه خیلی از همجنسگراها هم هستند که از نظر رفتاری و طرز حرف زدن و برخورد و به هر حال هر چیزی که شخصیت یه آدم رو نشون میده اصلا آدمهای جالبی نیستند و متأسفانه شاید همینها هم نام ما رو لکه دار میکنند!

گاهی اوقات فکر میکنم چرا من در یه سنی که زیاد هم اطلاعاتی در باره ی گرایش جنسی ام نداشتم به ورزشی روی آوردم که توش پر از آدمهایی مثل من هست... مطمئنا اون موقع من نه تنها گرایش جنسی خودم رو نمی دونستم بلکه هیچ اخباری مبنی بر همجنسگرا بودن تعداد زیادی از بسکتبالیست ها نداشتم.. شاید خیلی ها از



خودشون این سوال رو بکنند .. اما من واقعا هیچوقت نتونستم جواب این سوال رو پیدا کنم! نمی دونم شاید خیلی از ورزشهای دیگه هم مثل بسکتبال باشند یا شایدم با تعداد همجنسگرایی بیشتر.

درسته که به هر حال یک چیزی بین ما و دگرجنسگراها هست که از هم متمایزمون میکنه... اما فکر نمیکنم این موضوع به بسکتبال ربطی داشته باشه... ما هر چیزی که هستیم توی زمین یه هدف مشترک داریم... داریم یه کار مشترک تیمی رو انجام میدیم... باور کنید ما نمی خوایم وارد حاشیه بشیم... ما نمیخوایم از دیگران متمایز باشیم... ما فقط میخوایم حضور داشته باشیم... مثل بقیه ی آدمها... این کوچکترین حق ماست.. مگه توی ایران یه ورزش مثل بسکتبال در رده ی زنان چقدر می تونه پیشرفت کنه... نهایتش اینه که چهار تا مسابقه با تیم های کشورهای اسلامی میدیم! باز ارمنی ها دو سال یه بار توی مسابقات ارمنه جهان شرکت میکنند...! اما بعضی از آدمها همونم میخوان از ما بگیرن! به هر حال همجنسگرایی ما هم بهانه ی خوبی برای باند بازی های بعضی از آدمهایی هست که بعضا خودشون هم گرایشاتی به جنس موافق دارند!

بسکتبال ورزش و کار و فعالیتی هست که من بهش عشق میورزم.. شاد نتونم تصور کنم که روزی بیاد که مجبور بشم این ورزش رو بگذارم کنار... اما از طرفی دلم هم نمی خواد که هر بار قبل از اینکه وارد باشگاه بشم خدا خدا کنم که ایندفعه دیگه مریمون به من چیزی نگه که ناراحتم کنه..یه وقت به اعتقادات من توهین نکنه... به عشقم توهین نکنه... به دوستام توهین نکنه... به قیافه ام، به تیپ ام، به اینکه چرا آرایش نمیکنم، به اینکه چرا به جای T-shirt یه تاپ خوشگل نمیپوشم... به اینکه چرا دوست پسر ندارم... واقعا اینا چه ربطی به بسکتبال داره؟! اما من باید همیشه ترسش رو داشته باشم... حتما میگی چرا باشگاهتو عوض نمیکنی؟ خوب به همین سادگی ها هم نیست و در ضمن فکر نکنید این مشکل فقط مختص به من و باشگاهمه... نه آدمهای احمق همه جا هستند!

شاید همه ی اینها در آخر فقط به حاشیه ی بسکتبال ربط داشته باشه، اما مثل اینکه این حاشیه همیشه در بسکتبال ایران بوده و هست و مطمئنا خواهد بود... و داره هر روز با رشد ورزش بسکتبال بزرگتر و گسترده تر میشه... عین یه امر بدیهی میمونه که همه میدوند وجود داره ولی هیچکس نمیخواد بهش رسیدگی کنه و اون رو از این لفافه خارج کنه! شاید واقعا لزومی نداشته باشه که اصلا از لفافه خارج بشه... این همه سال همه ما بهش عادت کردیم... به اینکه همجنسگراها توی سالن زیر چشمی همدیگه رو نگاه کنند و یه لبخند معنی دار به هم بزنند ولی جرات نکنند به هم بگن که احساساتشون مشترکه! به اینکه تا یه دختر خوشگل میاد تو همه ی سالن بر میگردند و نگاهش میکنند و میرن تو نخ اش ولی هیچکس جرات نمیکنه بره بهش پیشنهاد بده... ما عادت کردیم که بشنویم به خاطر همجنسگرا بودنمون بهمون اهانت شده و متاسفانه هیچ کاریش هم نمیتونیم بکنیم جز اینکه از خدا بخوایم روزی رو بیاره که مردم، ما و حقوقمون رو به رسمیت بشناسند...! من به عنوان یه دختر ورزشکار همجنسگرایی ایرانی حاضرم هر تلاشی در جهت بهبود وضعیتمون بکنم.. شاید مهمترین هدف من از نوشتن این مقاله این بود که به دخترانی که از گرایشات خود بی خبر هستند و بعضا سرکوبش میکنند یا بهش بی توجهی میکنند بگم که تنها نیستید و مثل من و شما تا دلتون بخواد تو همین ایران خودمون فراوونه! و بخصوص به دوستان ورزشکار بگم که اگه یه خورده به اطراف خودتون بیشتر توجه کنید... آدمهایی مثل خودتون رو زیاد میبینید.

به امید روزی که تک تک ما این قدرت رو داشته باشیم که احساسات خود را جلوی همگان فریاد بزنیم!

یک ورزشکار لزبین



مصاحبه ماها با یکی از فعالان جنبش زنان در تهران

با تشکر از پذیرش دعوت ماها برای مصاحبه. لطفاً تا آنجا که برایتان امکان دارد قدری از خود و فعالیت هایتان برایمان بگوئید؟

بیشتر فعالیت های من به مبارزه در راه احقاق حقوق زنان، از طریق فعالیت های فرهنگی و سازماندهی آنان و تدریس و پژوهش در مطالعات زنان اختصاص دارد.

جنبش زنان ایران با همه وسعتی که دارد، اما ظاهراً پراکنده است و رهبری خاصی ندارد. نظر شما چیست و دلایل آن را چه می دانید؟

جنبش زنان ایران، هر چند که درگیری در سیاست را نیز پرهیزناپذیر می یابد، جنبش سیاسی به معنای کلاسیک کلمه نیست. از ایدئولوژی واحدی پیروی نمی کند و همان گونه که ما نمی توانیم از فمینیسم واحدی سخن برانیم و باید از فمینیست ها بگوییم، رهبری واحدی را نیز نیاز نداریم. بلکه فشارها و محرومیت های قانونی و حقوقی و اجتماعی گوناگون در وضعیت کنونی باعث شده که زنان گوناگون ایرانی کسب حقوق انسانی حداقل را وجه اشتراک خود بیابند. بنابراین، گروه های مختلف زنان می کوشند از حداکثر توانایی های موجود هر گروهی برای هماهنگی میان تشکل ها و فعالان گوناگون بهره بگیرند. جنبش زنان ایران طیف وسیع و گسترده ای است که از فعالان چپ و لائیک تا فمینیست های مذهبی اما سکولار را دربرمی گیرد. خودجوشی و خودانگیختگی در این جنبش در سال های آغاز انقلاب تا خرداد ۷۶ بسیار محسوس تر بود و خود را به صورت صدها محفل زنانه، که از وجود یکدیگر اطلاع نداشتند متجلی کرده بود. پس از بازشدن نسبی فضا در سال ۷۶ این گروه ها از وجود یکدیگر آگاه شدند. برخی در گروه های دیگر که فعالیت سازمان یافته تر و علنی تر می کردند ادغام شدند و فعالیت ها و هدفهایشان شفاف تر شد. اما هنوز هم در این جنبش نشانه های خودانگیختگی به چشم می خورد و انتظار یا لزوم رهبری واحد را چندان بر نمی تابد. هدف جنبش زنان هماهنگ کردن همه ی ظرفیت ها و توانایی ها به گونه ای است که بتوانیم در روند رویدادها به نفع زنان تأثیر بگذاریم و مناسبات موجود را به تدریج دگرگون کنیم.

چنین به نظر می رسد که فعالان جنبش زنان، مسائل شخصی و خصوصی فرد مثل انتخاب لباس یا شریک زندگی یا روابط آزادانه افراد را دست کم می گیرند و به تغییر قوانین مربوط به خانواده یا قانون کار بیشتر بها می دهند. فکر نمی کنید که این شکل فعالیت تا حدودی حالت تحمیل شده دارد و می تواند دال بر ضعف جنبش زنان از طرح و ایجاد گفتمان مربوط به خود، - که این از یک طرف در خدمت ادامه تابوهاست و از طرف دیگر یکی از دلایل عدم موفقیت این جنبش در جذب و سازماندهی زنان جوان است - باشد؟



بخشی از جنبش زنان، میراث‌خوار گذشته‌ی سیاسی این کشور است. هنوز هستند کسانی در داخل این جنبش که برداشتشان از تشکل‌های زنان، زیرشاخه‌ای است برای احزاب سیاسی و بدین ترتیب مطرح کردن یا تحقق بسیاری از خواسته‌های زنان را به آینده‌ی نامعلومی که خواسته‌های به گمان خودشان بزرگتر تحقق می‌یابد موکول می‌کنند. اما در طرح این سؤال شما نیز اشکالی وجود دارد و آن اینکه شما طرح موضوع‌های مربوط به مسائل شخصی زنان را با تأکید بر دادخواهی در مورد حقوق مربوط به خانواده یا کار جدا کرده‌اید. یکی از شعارهای فمینیست‌ها این است که مسئله‌ی شخصی وجود ندارد. برداشت من از این شعار این است که آنچه زنان، در زیر فشار سنت و قالب‌های مردسالارانه، در قلمرو مسائل خصوصی به شمار می‌آوردند و از مطرح کردنش ابا داشتند، مرز روشنی با مسائل همگانی ندارد و برعکس آن نیز درست است. این دو چنان در هم تنیده‌اند که جدا کردنشان از یکدیگر و موکول کردن یکی به دیگری امکان ندارد. هم از این روست که برخلاف تصور شما اتفاقاً جنبش زنان ایران به هر دو پرداخته، بدین معنا که جز احتمالاً همان کسانی که با تفکر حزبی وارد جنبش زنان ایران شده‌اند، بقیه شاید به اندازه‌ی زنان بی‌انگیزه‌ی غیر روشنفکر و غیرفمینیست ساعت‌های عمرشان را در آرایشگاه‌ها نگذرانند، اما به سر و وضع ظاهری خودشان و زندگی شخصی خودشان و دیگران بی‌اعتنا نیستند. هم از این روست که شما در موضوعاتی که گروه‌های مختلف زنان و ژورنالیست‌های زن مطرح می‌کنند، همه موضوعی را مشاهده می‌کنید. از اعتراض به حکم مجازات برای برادر و خواهر نوجوانی که رابطه‌ی جنسی آنان به حاملگی خواهر انجامیده بود، تا دفاع از زنانی که به اتهام همدستی در قتل یا قتل همسر خود دستگیر شده‌اند و اعتراض به نوع پوشش.

مالکیت فرد بر جسم و تن و روح و روان خود یکی از سنگ پایه‌های آزادی فردی است. زنان و اقلیت‌های جنسی از این حق محرومند. درخواست آزادی جنسی در کشور از سوی علاقمندان و آگاهی‌رسانی در اینباره، در خدمت آزادی‌های فردی، تقویت ذهنیت دمکرات و مدرنیته در جامعه است. اما به نظر می‌رسد که فعالان جنبش زنان در اینباره فقط کلی‌گویی می‌کنند و از طرح علنی مسئله‌ی واگرمه دارند. دلیل اینکار را چه می‌دانید؟ و آیا فکر می‌کنید که بدون دستیابی به حد معینی از آزادی جنسی در کشور، امکان دسترسی به حقوق زنان به خصوص در عرصه خانواده و اجتماع امکان‌پذیر است؟

اگر منظورتان از محرومیت زنان از آزادی‌های جنسی، حقوق یکجانبه‌ای است که در قانون به مردان داده شده و در قوانین جزایی و کیفری مثلاً برای جرمی واحد، مجازات‌های متفاوتی برای زنان و مردان (به معنای مجازات‌های سنگین‌تری برای زنان) آمده، مبارزه‌ی مستقیم و علنی زنان با همین عنوان نمونه‌های بسیاری در ادبیات جنبش زنان ایران دارد. اما اگر فکر می‌کنید که درخواست آزادی برای اقلیت‌های جنسی نیز بر عهده‌ی جنبش زنان است، فکر درستی نیست. این اقلیت‌ها نخست باید خودشان ابراز وجود کنند تا گروه‌های مبارز دیگر نیز به وسع خود و بنا بر دینی که احساس می‌کنند بر گردن خود دارند به دفاع از آنها برخیزند. وگرنه جنبش زنان به تنهایی نمی‌تواند از حقوق اقلیت‌های دیگر هم دفاع کند.



فرهنگ مرد سالاری را چگونه تعریف می کنید و برای مقابله با آن در فرهنگ عمومی کدام

راهکارها را پیشنهاد می دهید؟

فرهنگی است که زنان را جنس دوم، آفریده شده برای مصالح و تعیش مردان و دارای فکر و شعور و توانایی جسمی و روحی کمتر از مردان، و به همان نسبت بی نیاز از حقوق برابر با مردان تعریف می کند. فرهنگی است که توانایی های فیزیولوژیک مرد و زن را بر طبق مدلی فرضی و ثابت، ثابت فرض می کند و مدعی است که حقوق انسان ها نه بر اساس حقوق برابر، بلکه باید بر اساس تناسب باشد و این تناسب نه آفریده و زاده ی اجتماع و زمان و مکان که زاده ی خصوصیات ذاتی و بالفطره ی انسانهاست.

هم زنان و هم همجنسگرایان و دیگر اقلیت های جنسی، فرهنگ و بینش مردسالاری جامعه را عامل نقض حقوق و آزادی های خود می دانند. آیا شما همکاری و هماهنگی همه این نیروها در مقابله با مردسالاری را لازم می دانید؟ شکل این همکاری ها چگونه باید باشند؟ و فکر می کنید جنبش زنان در اینباره چه فعالیت هایی انجام داده یا باید انجام دهد؟

تا زمانی که خود این اقلیت ها ابراز وجود نکرده اند، فکر کردن درباره ی همکاری و هماهنگی با آنان آب در هاون کوبیدن است. حتی در محافل خصوصی نیز وقتی که، بنا بر بندهای مندرج در اعلامیه ی حقوق بشر یا قوانین کشورهایی چون هلند (که در آن حقوق اقلیت های جنسی بیش از کشورهای دیگر در نظر گرفته شده)، از حقوق اقلیت های جنسی سخن به میان می آید، نمایندگان این اقلیت ها ابراز وجود نمی کنند و طبیعی است که دیگران هم با فرض وجود نداشتن این افراد، موضوع احقاق حقوق آنها را موضوعی دارای اولویت نپندارند و وجود آنها را انکار کنند.

زنان لزبین و به خصوص فمینیست لزبین ها در بسیاری از کشورها همیشه در پیشاپیش جنبش و همینطور حرکت های اعتراضی زنان بوده اند. فکر می کنید نبود چهره های علنی زنان همجنسگرا در جنبش زنان ایران صرفا به دلایل شرایط سیاسی موجود است یا اینکه جنبش زنان ایران فعلا این آمادگی را ندارد؟

تصور می کنم هر دو درست است، اما عدم آمادگی جنبش زنان معلول شرایط سیاسی است. جنبش زنان خود با انگ ها و تهمت های فراوان روبه روست. خود کلمه ی فمینیسم واژه ای است که همچون اتهامی به کار می رود تا در پس آن، تفکر درخواست حقوق برابر برای زنان سرکوب شود. هر چند که در سال های اخیر وضعیت بهتر شده و همچنانکه واژه های لیبرالیسم و دموکراسی از زیر ضرب در آمده اند، فمینیسم نیز رفته رفته دارد از زیر ضربات آزاد می شود. با این حال، اوضاع هنوز به گونه ای است که مجال ابراز وجود علنی به اقلیت های جنسی نداده است. تازه بعد از ابراز وجود هم فرسنگ ها راه دشوار را باید تحمل کنند تا حقوق قانونیشان به رسمیت شناخته شود.

آیا به حمایت علنی جنبش زنان از حقوق همجنسگرایان به خصوص زنان همجنسگرا (لزبین) معتقدید؟ اگر جواب آری است چرا در ایران از این حمایت علنی خبری نیست؟



همان طور که پیشتر گفتیم، نه تا زمانی که خودشان ابراز وجود علنی نکرده‌اند و نه تا زمانی که جنبش زنان خود این گونه زیر ضرب و جرح است، نه فقط از طرف حکومت و نهادهای قانونی، بلکه از طرف خود مردان و حتی روشنفکران جامعه.

اگر در مناسبتی، مثلاً هشت مارس (روز جهانی زن - که زنان در سال‌های گذشته در پارک لاله یا دانشگاه‌ها مراسمی برگزار کردند) تعدادی از همجنسگرایان (زن و مرد) برای اعلام همبستگی خود، با پرچم رنگین کمان شرکت کنند، فکر می‌کنید واکنش زنان چگونه خواهد بود؟

داستان موش را توی سوراخ راه نمی‌دادند، جارو به دمش می‌بست، تکرار می‌شود. چنین پرچم‌هایی نخست باید در محافل خصوصی علم شود. وگرنه بی مقدمه علم شدن آن در مراسمی که با هزار خون دل و با تنگناهای فراوان برگزار شده، تجاوز به حقوق برگزارکنندگان و زیر ضرب بردن آنهاست. چیزی شبیه اتفاقی که در کنفرانس برلین برای ایرانیان حاضر رخ داد و هنوز برخی دچار پیامدهای آن‌اند.

مشکل برخی اقلیت‌ها، و از جمله اقلیت‌های جنسی این است که گمان می‌کنند همان گونه که در درون خودشان فرهنگ سازی کردند، برای بیرون هم کافی است. من معتقدم که در درون جنبش زنان ایران حتی دفاع لفظی از زنان لژیون هم مطرح نشده، چه رسد به برداشتن گام‌های بیشتر در این زمینه.

دفاع از حقوق زنان لژیون، تنها اعلام اینکه ما هم از آنها دفاع می‌کنیم نیست، بلکه این دفاع در قالب نوشتن، گفتن، طرح مسئله و آگاهی‌رسانی درباره همجنسگرایی و به خصوص زنان لژیون و همین‌طور مسائل جنسیت است. فکر می‌کنید چرا تشکلات،

مجلات و خود فعالان جنبش زنان ما تا کنون در اینباره سکوت کرده‌اند، و کی می‌خواهند به این مسئله بپردازند؟

مشکل برخی اقلیت‌ها، و از جمله اقلیت‌های جنسی این است که گمان می‌کنند همان گونه که در درون خودشان فرهنگ سازی کردند، برای بیرون هم کافی است. من معتقدم که در درون جنبش زنان ایران حتی دفاع لفظی از زنان لژیون هم مطرح نشده، چه رسد به برداشتن گام‌های بیشتر در این زمینه. مسلماً کسی که مجله‌ی ما را می‌خواند با کسی که آن را نخوانده، از لحاظ همدلی با اقلیت‌های جنسی از زمین تا آسمان فرق می‌کند. اما تصور نمی‌کنم که اشخاص زیادی این مجله را خوانده باشند. هنوز راه بسیاری برای فرهنگ سازی در پیش رو دارید.

جنبش زنان و همجنسگرایان، به عنوان دو جنبش اجتماعی - حقوق بشری، از یک طرف باید فرهنگ سازی کنند و از طرف دیگر برای تغییر قوانین نابرابر با سیاستمداران و حاکمیت به نوعی سر و کله بزنند. در حالی که بسیاری از نیروهای این دو جنبش سر و کله زدن با حاکمیت را



دخالت در سیاست می دانند. به نظر شما چطور می توان تعادلی در این رابطه برقرار کرد؟

جنبش زنان ایران تقریباً به این نتیجه رسیده که چون عرصه ی اصلی مبارزه ی ما نه در عرصه ی خانواده، که در عرصه ی جامعه ی بزرگ است، مبارزه برای به دست آوردن حقوق مدنی ضرورتی انکارناپذیر است. چنانکه تاریخ معاصر نشان می دهد، اقلیت های جنسیتی نیز در کشورهایی موفق به کسب حقوق خود شده اند که پیشتر از آن شکل های مدنی راه دستیابی به حقوق دموکراتیک را برای همه ی اقلیت ها هموار کرده اند. بنابراین، پیشبرد مبارزه دموکراتیک و از اینرو دست و پنجه نرم کردن با سیاستمداران و حکومت ها باید در کنار فرهنگ سازی صورت گیرد.

بعضی ها استدلال می کنند که اگر ما به دموکراسی برسیم راه آزادی جنسی در کشور خود به خود هموار می شود در حالی دموکراسی با مدرنیته و مدرن بودن فرهنگ اجتماعی یکی نیست. نمونه آن کشور هند است که با داشتن بیش از شش دهه دموکراسی اما زنان و همجنسگرایان آن همچنان از بسیاری از حقوق خود محروم هستند. نظر شما در اینباره چیست؟

به همین دلیل است که من فرهنگ سازی را در کنار مبارزه برای دموکراسی مطرح کردم و اگر بخواهیم به یکی از آنها اولویت بدهیم، اولویت با فرهنگ سازی است. اما بدیهی است که مطرح کردن حقوق اقلیت های محروم در جوامع گوناگون، به ویژه جوامع سنتی، خواهی نخواهی جنبه ی سیاسی نیز پیدا می کند، چنانکه در مورد جنبش زنان ایران چنین بوده و خواهد بود.

با تشکر مجدد از قبول دعوت برای انجام این مصاحبه، اگر صحبت دیگری یا پیامی برای همجنسگرایان کشور، به خصوص زنان لرزین دارید، بفرمائید.

بار دیگر بر فرهنگ سازی، به ویژه در مورد حساسیت هایی که در مورد تصورات نادرست درباره ی همجنسگرایان وجود دارد، تاکید می کنم. زدودن تصوراتی چون آسان خسب بودن همجنسگرایان، در پی طعمه بودن آنها، خشونت آنها با یکدیگر یا با پارتنرشان، تعرض آنان به کودکان و جدا کردن درخواست برای حقوق انسانی از ترویج یا آلوده شدن به امور تجاری بسیار مهم است. مجله ی ماها مجله ی وزینی است که به گمان من این وظایف را دارد به خوبی انجام می دهد. اما با یکی دو مجله، آن هم با برد فقط الکترونیکی، نمی توان انتظار دستاوردهای بزرگ داشت. در ضمن از کنار تأثیر عوامل فرهنگی در گرایش به جنس موافق نیز نمی توان سرسری گذشت یا آن را به سکوت برگزار کرد، و این نقصی است که من در مجله می بینم. در این مورد، اگر لازم باشد، می توانم بیشتر توضیح بدهم، ولی اکنون فقط به اشاره به این نکته بسنده می کنم که ممکن است همجنسگرایی زنان، در مقایسه با همجنسگرایی مردان علل فرهنگی بیشتری داشته باشد.

ضمیمه دوست یابی به همراه این شماره منتشر شد.

علاقه مندان برای دریافت آن می توانند با ایمیل ماها تماس بگیرند.

majaleh_maha@yahoo.com



آگاهی و اراده؛

رمز موفقیت همجنسگرایان ترکیه

ترکیه کشور همسایه ماست، داد و ستد فرهنگی یکی از ریشه های مهم دوستی دو ملت ایران و ترکیه است، کمال آتاتورک و رضا شاه تقریباً همزمان به قدرت رسیدند و هر دو در پی آبادی و مدرن کردن کشور خود بودند، اکثریت جمعیت هر دو کشور را مسلمانان تشکیل می دهند؛ اما بخشی کوچکی از خاک ترکیه در اروپا واقع شده، ترکیه عضو پیمان نظامی ناتو است و می خواهد وارد اتحادیه اروپا بشود، پس ناچار است به تعدیل قوانین خود و همسو

کردن آنها با قوانین کشورهای اروپایی تن در دهد. در همین رابطه است که قانون اعدام را لغو می کند، حقوق کردها و زنان را تا حدودی به رسمیت می شناسد، و طبیعی است که این ها همه باعث شود که باد در بادبان کشتی همجنسگرایان ترکیه وزیدن بگیرد، اما آیا دلیل موفقیت های همجنسگرایان ترکیه را همین باید دانست؟ یعنی عامل خارجی؟ یا خود تلاش ها و مبارزات و کوشش های همجنسگرایان در کشور همسایه ما علت اصلی موفقیت های آنهاست؟ سازمان های مدافع حقوق بشر و همجنسگرایان ترکیه از اهمیت عضویت کشور خود در اتحادیه اروپا آگاهند اما تسلیم ناسیونالیسم کور ترک که می گوید ما نباید از نقض حقوق بشر در ترکیه حرف بزنیم مبادا که اروپا عضویت ما را رد کند، نمی شوند و آگاهانه فشار داخلی و بین المللی بر دولت متبوع خود برای رعایت حقوق شهروندان ترک را افزایش داده اند.

کشور ما نمی خواهد به عضویت اتحادیه اروپا درآید، اما به داد و ستد و روابط سیاسی و اقتصادی با اروپا و جهان نیازمند است. سازمان های زنان، گروه های حقوق بشری، زندانیان سیاسی و تشکلات کارگری تا حدودی از این اهرم استفاده کرده و از جهانیان می خواهند که در تنظیم روابط خود با ایران موضوع حقوق بشر را در نظر بگیرند، اما موضوع حقوق همجنسگرایان ایران کماکان مسکوت مانده است. چرا؟ آیا سکوت و دست رو دست گذاشتن خود همجنسگرایان ایران دلیل آن است، یا تنگ نظری های گروه های حقوق بشری کشور؟ یا...؟ اما بدون شک رخوت، کناره گیری و بی تفاوتی بخش بزرگی از همجنسگرایان کشور یکی از این دلایل است. با هم به تجارب مبارزاتی همجنسگرایان کشور همسایه، ترکیه و موفقیت های آنان نگاهی بیندازیم...

هـ بیچ وقت در قانون رسمی ترکیه، همجنسگرایی ممنوع نبوده است (گفته می شود که در قانون زمان شاه

هم همینطور بوده است)، اما با این همه، مذهب، فرهنگ و کدهای اخلاق عمومی و نظامیان با کودتا به قدرت رسیده، هیچوقت مجال برای خودآگاهی همجنسگرایان نگذاشته اند. تنها در سال های اول دهه نود میلادی است که تعداد کمی از همجنسگرایان ترک تحرکی از خود نشان می دهند و امروز، یعنی حدود ۱۵ سال بعد، موقعیت همجنسگرایان در ترکیه با ما همجنسگرایان در ایران قابل مقایسه نیست و آنها در شرایط بسیار بهتری به سر می برند، هرچند که هنوز راه درازی در پیش دارند. امروز دو سازمان عمده همجنسگرایان در ترکیه فعالیت می کنند:

یکی به اسم «لامبدا استانبول» و دیگری به اسم «کائوس جی ال».

گروه لامبدا استانبول

گروه لامبدا استانبول در جولای سال ۱۹۹۳ میلادی توسط ۱۵-۱۰ نفر از افراد داوطلب تشکیل گردید. داستان شکل گیری این گروه اینگونه بود که از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳، فعالیت هایی با مضمون آزادی جنسی توسط گروهی که خود را «گروه رنگین کمان» معرفی می کرد، در شهر استانبول صورت می گرفت. وقتی شهردار استانبول فعالیت آنها را ممنوع کرد، تعداد ۱۵-۱۰ نفر از همجنسگرایان داوطلبانه گروهی را با هم تشکیل دادند و آن را لامبدا استانبول نام نهادند. این گروه امروز به عنوان یکی از دو گروه عمده همجنسگرایان ترک محسوب می شود و در طی سال ها فعالیت، اعتبار محلی و جهانی وسیعی بدست آورده است. فعالیت های لامبدا استانبول به صورت خودجوش و داوطلبانه صورت می گیرد، یعنی در صورتی که چند نفر همجنسگرا پیدا شوند که به کار یا موضوع خاصی علاقه دارند، از آنها درخواست می کند تا خودشان موضوع را دنبال کرده و برنامه را اجرا کنند و از این طریق، تعداد داوطلبان و حوزه های فعالیت ها گسترش می یابند. جلسات دور هم جمع شدن همجنسگرایان در روزهای یکشنبه (که حدود ۳۰ تا ۵۰ نفر در هر جلسه شرکت می کنند)، برنامه ی ماهانه نمایش فیلم (که در هر نمایش ۵۰ تا صد نفر شرکت می کنند)، از این جمله اند.

این گروه بر اساس تعداد افرادی که داوطلبانه حاضر به کار کردن هستند و بر اساس استعداد های موجود، فعالیت های دیگری هم انجام می دهد. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۹۴ چند نفر که به تهیه و اجرا برنامه رادیویی علاقمند بودند، دور هم جمع شده و به مدت یک سال و نیم تمام برنامه رادیویی همجنسگرایان تهیه و پخش می کردند که شب های یکشنبه بین ساعت ۱۲ تا یک نیمه شب اجرا می شد و با انتخاب برنامه های متنوع و موسیقی های خوب، توانست توجه شنوندگان غیر همجنسگرا را هم به خود جلب کند و به این طریق در جلب حمایت اجتماعی برای همجنسگرایان موفقیت زیادی حاصل کند.

نمونه ی دیگری از این فعالیت های داوطلبانه، تشکیل گروهی با هدف برجسته کردن مسئله خشونت بر علیه همجنسگرایان در جامعه ترکیه است. این گروه داوطلب، جزوه ای درباره خشونت بر علیه همجنسگرایان منتشر و هزاران نسخه تاز آن را پخش کردند که در آن راه های مقابله با خشونت، و اینکه فرد در زمان مواجه شدن با خشونت و بعد از آن چه کاری باید انجام دهد، توضیحات مفصلی داده شده بود. پروژه دیگر گروه لامبدا، دایر کردن کتابخانه همجنسگرایان استانبول است که در این کتابخانه، مجلات، فیلم، کتاب و... درباره همجنسگرایی نگهداری می شود که همه ی آنها را افراد به صورت داوطلبانه در اختیار کتابخانه گذاشته اند و اشخاص داوطلب و علاقمند هم آنها را اداره می کنند. هر کس می تواند به آنها مراجعه و به کتاب یا مجله مورد علاقه خود دسترسی پیدا کند. برگزاری سمپوزیوم ها و جلسات و نشست های مختلف از دیگر اقدامات خوب گروه لامبدا می باشد، از جمله اینکه این گروه در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، با همکاری دانشگاه بیگلی استانبول دو سمپوزیوم در رابطه با مسائل همجنسگرایان ترکیه برگزار کرد. آنها همچنین در چندین تظاهرات مختلف با نام خود و با برافراشتن پرچم رنگین کمان شرکت کرده اند. آنها برای ایجاد تغییرات به نفع همجنسگرایان در قوانین ترکیه با دیگر گروه همجنسگرایان کشور که مرکز آن در



انکارا است دست به فعالیت های مشترکی می زنند که رفتن به مجلس ترکیه و ملاقات با اعضاء کمیسیون قضایی مجلس و مذاکره درباره حقوق همجنسگرایان در قوانین، یکی از نمونه های آن می باشد. تلاش گروه لامبدا در سال ۱۹۹۳ برای برگزاری یک نشست بین المللی درباره ی همجنسگرایان در ترکیه با شرکت نمایندگان سازمان های همجنسگرایان کشورهای مختلف، وکلای ترک، هنرمندان و تعدادی از نمایندگان پارلمان اروپا با مخالفت دولت مواجه شد و به جایی نرسید، اما لامبدا عقب نشینی نکرد و با انجام اعتراضات و تماس با سازمان های جهانی و خبرگزاری ها موفق شد خبر مخالفت دولت ترکیه با حقوق همجنسگرایان را در روزنامه های محلی، خبرگزاری های جهانی و سازمان های جهانی حقوق بشر منعکس کند، به طوری که کنگره آمریکا و کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا در گزارشات خود در مورد وضعیت حقوق بشر در ترکیه، موضوع نقض حقوق همجنسگرایان را هم وارد کردند. این حمایت جهانی به کند شدن لبه حملات و مخالفت های دولت با همجنسگرایان منجر گردید و آنها را برای مبارزه

تلاش گروه لامبدا در سال ۱۹۹۳ برای برگزاری یک نشست بین المللی درباره ی همجنسگرایان در ترکیه با شرکت نمایندگان سازمان های همجنسگرایان کشورهای مختلف، وکلای ترک، هنرمندان و تعدادی از نمایندگان پارلمان اروپا با مخالفت دولت مواجه شد و به جایی نرسید، اما لامبدا عقب نشینی نکرد و با انجام اعتراضات و تماس با سازمان های جهانی و خبرگزاری ها موفق شد خبر مخالفت دولت ترکیه با حقوق همجنسگرایان را در روزنامه های محلی، خبرگزاری های جهانی و سازمان های جهانی حقوق بشر منعکس کند، به طوری که کنگره آمریکا و کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا در گزارشات خود در مورد وضعیت حقوق بشر در ترکیه، موضوع نقض حقوق همجنسگرایان را هم وارد کردند.

بیشتر امیدوارتر کرد. لامبدا استانبول برای تثبیت حمایت های بین المللی کسب شده، در همان سال ۱۹۹۳ به عضویت ایلگا (سازمان جهانی همجنسگرایان) در آمد.

انجمن مبارزه با ایدز ترکیه، هر چند که در ابتدا به مسائل همجنسگرایان بی توجه بود، اما شرکت داوطلبانه همجنسگرایان در فعالیت های آن انجمن و گرفتن مسئولیت عملی در آگاهی رسانی درباره خطر ایدز، و همچنین تلاش های گروه لامبدا باعث تغییر رویه انجمن مبارزه با ایدز نسبت به حقوق همجنسگرایان گردید، تا جایی که امروز این انجمن روابط و همکاری های

گسترده و نزدیکی با گروه های همجنسگرایان دارد که انتشار یک جزوه مشترک در رابطه با راه های جلوگیری از گسترش ایدز، نمونه ای از این همکاری هاست. (البته سازمان بهداشت جهانی هزینه انتشار این جزوه را متقبل شده بود). چند سال بعد، دومین تلاش همجنسگرایان ترک برای برگزاری یک نشست بین المللی باز هم با شکست مواجه شد، ولی آنها با استفاده از روابط و تماس های بین المللی، اینترنت و خبرگزاری ها (از جمله خبرگزاری رویتر) اینبار به طور وسیعی به موضوع مخالفت ترکیه با حقوق همجنسگرایان جنبه جهانی دادند و همین باعث شد که سیل اعتراضات جهانی به سمت وزارت کشور و وزارت فرهنگ ترکیه سرازیر شود .

در سال ۱۹۹۶ کنفرانس سازمان ملل در مورد جمعیت جهانی در ترکیه برگزار گردید و گروه لامبدا با همکاری یکی از سازمان های ترک موفق به شرکت در این کنفرانس گردید. همین ابتکار باعث جلب حمایت و کسب

اعتبار وسیعی برای همجنسگرایان گردید، به طوری که برای اولین بار روزنامه های ترکیه در مورد فعالیت گروه لامبدا گزارشاتی منتشر کردند.

در همین سال، گروه لامبدا و کمیسیون جهانی حقوق بشر همجنسگرایان بیانیه مشترکی را منتشر نمودند که در آن به سرکوب و خشونت های وارد شده به همجنسگرایان و ترانس سکشوالها در خیابان اؤلکر (Ulker) اعتراض شده بود. این بیانیه هم در ترکیه و هم در کشورهای دیگر انعکاس خوبی داشت، به طوری که بعضی از نمایندگان سازمان های حقوق بشر و دولت های اروپایی از آن خیابان بازدید کردند تا از نزدیک با اوضاع آشنا شوند.

لامبدا استانبول در سال ۱۹۹۸ اولین کنفرانس رسمی و علنی همجنسگرایان در ترکیه را برگزار کرد. در این کنفرانس تعداد زیادی از همجنسگرایان ترک از جمله تعدادی از اعضای گروه «دختران سافو» (یک سازمان لژیون فمینیست ترکیه) و همچنین تعدادی از اعضا گروه «گی ترک» (یک سازمان متعلق به همجنسگرایان ترک در آلمان) شرکت کردند. از آن روز به بعد این کنفرانس هر شش ماه یک بار برگزار می شود و شرکت کنندگان، وضعیت همجنسگرایان کشور، حقوق آنها در قانون و راه های مبارزه و کسب حقوق بیشتر برای همجنسگرایان را بررسی می کنند. از دیگر اقدامات لامبدا استانبول، همکاری با دیگر گروه های اجتماعی است که برای نمونه می توان به شرکت لامبدا در تظاهرات اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت - روز جهانی کارگر)، شرکت در تظاهرات زنان ترکیه به مناسبت ۸ مارس (روز جهانی زن)، شرکت در فستیوال های مختلف در دانشگاه ها، شرکت در فستیوال موسیقی آلترناتیو و... اشاره کرد. هدف لامبدا از اینگونه همکاری ها با دیگر گروه های اجتماعی این است که از یک طرف از مبارزات دیگر گروه ها در جامعه حمایت و پشتیبانی به عمل آورد تا آنها هم از همجنسگرایان حمایت کنند، و از طرف دیگر، هدف مهم تر علنی شدن هر چه بیشتر و نشان دادن حضور همجنسگرایان در عرصه های گوناگون جامعه می باشد.

در تاریخ ۲۶ ماه مه ۲۰۰۲ (مصادف با سی و سومین سالگرد شورش معروف به استون وال همجنسگرایان آمریکا)، لامبدا استانبول برای اولین بار صاحب یک محل رسمی می شود که با ترتیب جشن بزرگی این محل را رسماً افتتاح می کنند و امروز، دفتر رسمی لامبدا در آنجا قرار دارد.

گروه کائوس جی ال (KAOS GL)

در سال ۱۹۹۴ همجنسگرایان فعال در «انجمن حقوق بشر» شهر آنکارا با همکاری تعدادی دیگر، کمیسیون جدیدی به نام «کمیسیون حقوق بشر همجنسگرایان» را به عنوان شعبه ای از «انجمن حقوق بشر» آنکارا ایجاد کرده و شروع به فعالیت می کنند و بخشی از اعضا این کمیسیون جدید، تقریباً همزمان با آغاز به کار این کمیسیون دست به انتشار مجله ای به نام کائوس جی ال می زنند.

در همان سال هیئت مدیره جدید «انجمن حقوق بشر» آنکارا از به رسمیت شناختن کمیسیون حقوق بشر همجنسگرایان به عنوان زیر مجموعه خود مخالفت و آن را تعطیل می نماید. در اعتراض به این اقدام تمام همجنسگرایان عضو انجمن مزبور از آن کناره گیری می کنند که بعداً تعدادی از آنها به منتشرکنندگان مجله کائوس جی ال می پیوندند و سازمان کائوس جی ال را به عنوان یک گروه مستقل همجنسگرایان تشکیل می دهند که تا همین امروز هم به عنوان یک گروه جدی همجنسگرایان ترکیه به فعالیت مشغول است.



گروه مزبور در توضیح علت وجودی خود می نویسد:

« اتحاد و متشکل شدن همجنسگرایان، کلید و راه حل اصلی آزادی آنهاست، تلاش برای گوش دادن به صداهای تنها و منزوی از طریق تقویت و ایجاد همبستگی بین همجنسگرایان، و مبارزه با داغ و ننگ و برچسب هایی همچون بیمار یا منحرف جنسی خواندن همجنسگرایان، ما را به جهتی سوق داد که متشکل شویم و برای ایجاد جهانی که خواهان آن هستیم به اعمال سیاست روی آوریم. موجودیت گروه کائوس ناشی از این نیاز است که نشان دهیم که همجنسگرایی تنها درباره سکس نیست، همجنسگرایی نه در رختخواب شروع می شود و نه در رختخواب پایان می گیرد، بلکه یک نوع روش زندگی است.»

و در مورد اینکه آیا کائوس جی ال یک گروه سیاسی متعلق به همجنسگرایان است و مبارزه برای حقوق آنها را به عنوان یک موضوع سیاسی دنبال می کند، جواب می دهد:

« به نسل بعد از کودتای نظامی سپتامبر ۱۹۹۸ اینطور آموخته شده که سیاست ضرر آفرین است و دخالت در

سیاست به معنای عدول از راه حق می باشد. اما این نکته فراموش شده که خود این تعریف از سیاست، سیاسی است. همچنین، همانطور که فمینیست های دهه هفتاد اروپا اعلام کردند: « آنچه شخصی است سیاسی هم می باشد»، سیاست در بطن شیوه زندگی انسان ها قرار دارد؛ چگونگی لباس پوشیدن، چگونگی ایجاد رابطه با هم و... و این گفته که تنها و تنها دگرجنسگرایی گرایشی طبیعی و قانونی است، همانقدر سیاسی است که جمله عکس آن؛ یعنی این گفته که همجنسگرایی یک هویت طبیعی جنسی است.»

گروه کائوس جی ال از همان ابتدای تاسیس اقدام به تماس و همکاری با همجنسگرایان ترکیه ای مقیم خارج از کشور دست کرد و از آن طریق توانست ارتباط و رابطه خوبی

با جنبش همجنسگرایان در کشورهای مختلف و سازمان های جهانی همجنسگرایان برقرار کند. این گروه ایجاد رابطه و داد و ستد با همجنسگرایان کشورهای همسایه ترکیه را هم جزء برنامه های خود می داند که البته تا حدود کمی موفق شده اند، اما دست اندرکاران آن آرزو دارند که روزی کنفرانس وسیعی با شرکت نمایندگان همجنسگرایان کشورهای همسایه، از ایران و سوریه و عراق گرفته تا یونان و قبرس و کشورهای بالکان، در ترکیه برگزار کنند.

گروه کائوس جی ال علاوه بر انتشار مجله «کائوس جی ال» دارای یک مرکز فرهنگی هم هست:

« همجنسگرایان ترکیه در خفا زندگی می کنند، نه به طور علنی در جامعه. همجنسگرایی در خانه شخصی،

کلوب ها، شب ها در یکی دو خیابان معروف و در حمام عمومی اتفاق می افتد، اما ما معتقدیم که همجنسگرایان به



بیشتر از این ها نیاز دارند. به این دلیل آپارتمانی را تبدیل به مرکز فرهنگی کائوس جی ال کردیم، چرا که این یک نیاز بود؛ جایی که همجنسگرایان آن را متعلق به خودشان بدانند و این قدمی در راه علنی شدن است، قدمی در راه نفی حاشیه ای بودن در جامعه.»

اما چه کسانی از این مرکز فرهنگی استفاده می کنند؟

« این محل به روی همه همجنسگرایان و گروه های همجنسگرا باز است و می توانند از آن استفاده کنند. همچنین گروه های سیاسی که هوموفوبیک (مخالف و یا ضد همجنسگرا) نیستند هم می توانند از آن استفاده کنند. ما سعی می کنیم این محل را به جایی برای خلاقیت و همبستگی تبدیل کنیم. برگزاری نمایشگاه عکس، سمینارهای هفتگی، نمایش فیلم، کنفرانس های مختلف و دایر کردن کلاس زبان انگلیسی از جمله فعالیت هایی است که در این



مرکز صورت می گیرد. با این مرکز، ما (همجنسگرایان) خود را به جامعه نشان می دهیم و همچنین جایی برای ارتباط و تماس همجنسگرایان با هم درست کرده ایم.»
هزینه مالی این فعالیت ها از کجا تامین می شود؟

« کائوس جی ال به هیچ حزب و یا مرکز اقتصادی وابسته نیست و کاملاً مستقل می باشد. اکثر هزینه ها را خود اعضا و فعالان از جیب خود پرداخت می

کنند. البته بنیاد استرالیای^۱ در دو نوبت، یک بار چهار هزار و پانصد دلار و یک بار پنج هزار دلار به ما کمک کرد که پول اول صرف خرید کامپیوتر، اسکنر و نمابر شد، و پول دوم بخشی از هزینه ایجاد مرکز فرهنگی شد، اما ایجاد یک مرکز فرهنگی هزینه ای بیشتر از پنج هزار دلار می طلبد و بعد از آن فقط کمک های مالی خود افراد باعث ادامه کار مرکز شده است.»

برنامه آینده کائوس جی ال چیست؟

« ما خوشحالیم که بسیاری از برنامه هایی که قبلاً در دستور کار ما بوده، متحقق شده اند و برای آینده فعالان یک سری ایده داریم که شامل این ها می شود؛ ایجاد یک مرکز نشر، ایجاد یک مرکز مشاوره روانی، انجمن حقوقدانان مدافع حقوق همجنسگرایان، تشکیل شبکه همبستگی با همجنسگرایان زندانی، یک مرکز بهداشتی، و خانه ای برای نگهداری از سالمندان همجنسگرا.»

یکی از دلایل موفقیت سازمان ها و تشکلات همجنسگرایان ترکیه، همکاری این کشور با اتحادیه اروپا و درخواست عضویت در این اتحادیه است و ناچاراً باید بخش عمده ای از قوانین خود را با قوانین اتحادیه اروپا همسو کند. لغو حکم اعدام در ترکیه، کنار گذاشتن سختگیری های سابق در مورد کردهای این کشور، تصویب قوانین بهتر در مورد حقوق زنان و عدم سختگیری در مورد همجنسگرایان، همه در این رابطه هستند، اما هوشیاری خود



همجنسگرایان ترکیه و استفاده از اهرم فشار داخلی و بین المللی به دولت متبوع خود، دلیل عمده موفقیت های آنان می باشد. برای نمونه دولت ترکیه برای همسو کردن قانون مربوط به جرائم خود با قوانین کشورهای اروپایی، تغییراتی را در قوانین خود وارد کرد، اما تبعیض بر اساس گرایش جنسی را مسکوت گذاشت. در نتیجه سازمان کائوس جی ال نامه ای به رئیس پارلمان اروپا و دفتر نمایندگی این اتحادیه در ترکیه ارسال و از آنان درخواست کرد که برای وارد کردن ماده ای در مورد جرم دانستن تبعیض بر اساس گرایش جنسی افراد، در مذاکرات خود با دولت ترکیه به این دولت فشار وارد کنند، و یا در پائیز سال گذشته (سال ۲۰۰۴)، به مدت ۱۰ ماه کنفرانس هایی را با موضوع « حقوق بشر و همجنسگرایان ترکیه» در بسیاری از شهرهای این کشور برگزار کرد که دستاوردهای زیادی به همراه داشت. از جمله برای اولین بار در تاریخ، دولت ترکیه با ارسال نمایندگان رسمی در این کنفرانس ها شرکت کرد، همچنین از سفارتخانه های کشورهای مختلف هم دعوت شده بود که سفارتخانه های آمریکا، استرالیا، آلمان، نروژ، بریتانیا، دانمارک و هلند نمایندگانی به کنفرانس اعزام کردند. علاوه بر آن، نمایندگان سازمان های مختلف زنان ترکیه، نمایندگان سازمان های مختلف حقوق بشر، مشاور سازمان ملل در امور ایدز، نماینده سازمان بهداشت جهانی، انجمن روانپزشکان ترکیه، سازمان عفو بین الملل و رئیس سازمان جهانی همجنسگرایان (ایلگا) هم در این جلسات شرکت نمودند. حضور تعداد زیادی خبرنگار و گزارشگر داخلی و خارجی باعث شد که اخبار این جلسات وسیعا در وسائل ارتباط جمعی داخلی و خارجی منعکس شود. در ادامه همین تلاش ها بود که در ابتدای سال جاری میلادی هم انجمن حقوق بشر ترکیه کنفرانسی را با موضوع «گرایش جنسی و تبعیض» برگزار کرد که در آن درباره موضوعات «گرایش جنسی و قانون بین الملل»، «حقوق بشر و تبعیض جنسی» و «جنبش حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان در ترکیه» سخنرانی شد.

آدرس سایت کائوس جی ال: <http://www.kaosgl.com/>

آدرس سایت لامبدا استانبول: <http://www.lambdaistanbul.org/>

آدرس سایت بارها و کلوب های همجنسگرایان ترکیه که در سایت لمبدا هم می توانید آن را مشاهده کنید:

<http://www.lambdaistanbul.org/index.asp?ACTION=home&WHATDO=guide&LNG=ENG>

پانویس ها

۱. ASTRAEA : A National Lesbian Action Foundation in the United State - در کشورهای غربی تعداد زیادی از سازمان ها و بنیادهای خیریه مانند ASTRAEA هستند که یا توسط همجنسگرایان ثروتمند و یا به صورت دسته جمعی و با مشارکت همجنسگرایان ایجاد شده اند. هزینه آنها هم عمدتا از طریق هدایا و کمک های مالی خود همجنسگرایان تامین می شود و گاهی هم اتفاق می افتد که همجنسگرایان در وصیتنامه خود، ارثیه شان را به نام خود را برای آنها می نویسند. هدف اینگونه بنیادها کمک مالی به گروه ها و سازمانهای همجنسگرایان (گاهی در سطح ملی و گاهی در سطح جهانی) می باشد. ، گروه هایی که امکان، علاقه و توان کار دارند اما بدلیل مشکل مالی نمی توانند پروژه های خود را به پیش ببرند از اینگونه سازمانها کمک مالی موقت دریافت می دارند.

* پیش شماره دوم مجله چراغ که از طرف سازمان همجنسگرایان ایران منتشر می شود، درباره وضعیت همجنسگرایان در جمهوری آذربایجان مطلبی چاپ کرده که علاقمندان برای دریافت آن می توانند توسط این ایمیل با مجله چراغ تماس بگیرند: payam@pglo.org (آدرس سایت نشریه چراغ: <http://www.cheragh.pglo.Org>)



سه نامه از خوانندگان و یک جواب از ماها

شما که می خوانید! هنوز در شمار زندگان هستید...

اما من که می نویسم

دیربست که به راه خود رفته ام -

به سرزمین سایه ها...

ساعتی از نیمه شب گذشته، تاریکی و سکوت دنیایم را در آغوش خود گرفته است و این تنها هق هق من است که گهگاه سکوت را فراموش می کند و انگار که می خواهد من باور کنم که هنوز زنده ام... اما نه، زندگی فقط همین تکرار بیپرده نفس ها نیست...

مچاله در گوشه اتاق افتاده ام، نه خوابم و نه بیدار؛ گویی که در سرزمین ناشناخته ای جا مانده باشی و یا از یک تار زمان آویزانت کرده باشند. درست یادم نیست از کی تا حالا گریه می کنم، فقط می دونم که صورتم خیس شده و دهانم دیگه به شوری اشک ها عادت کرده.

مادر با انگشت به در اتاقم می زند و بی آنکه منتظر پاسخی بماند؛ وارد می شود، دلهره و اضطراب را به سادگی از چهره مهربانش می خوانم؛ با یک لحن ملتمسانه می گوید: «آخه عزیزم بگو درت چیه؟ کسی بهت حرفی زده؟ من که مادرتم نباید بدونم که چی شده؟ آخه یه مرد که گریه نمی کنه!!!»

حال دیگه هق هقم تبدیل به سکسکه شده یه نفس عمیق می کشم، سعی می کنم که خودم رو آرام نشون بدم! زیر لب میگم: اگه مردی اینه کی گفته که من می خوام یه مرد باشم؟! سرم رو بالا میارم و نگاهش می کنم، دلم برایش می سوزد، می گم: «مامان جون تو برو بخواب، یه کم دلم گرفته؛ من هم الان میرم که بخوابم!»

باهوش تر از اونه که نفهمه من برای دلخوشی او این حرف ها رو می زنم اما وقتی که می بینم که سکوتمون داره زیادی طولانی میشه، تنهام میزاره. و باز من می مونم و هجوم تردیدها! با خودم می گم: آخه درد ما که گفتنی نیست، چی رو





بگم، به کی بگم که من عاشق یه پسر شدم، کی حرفمو قبول می کنه... آره ما یه وصله ناجوریم رو تن این اجتماع و چاره ای جز سوختن نداریم، اگه که واقعا آدم های نفرین شده وجود داشته باشند حتما ما جز اون اصل کاری ها هستیم!! دوباره سعی می کنم که خودم رو آروم کنم و هق هقم رو تو گلو خفه کنم. شروع می کنم خوندن شعر خسرو:

« ثقل زمین کجاست؟! من در کجای جهان ایستاده ام. -

با کوله باری، ز فریادهای خسته بر گلو.....»

با خودم می گم راستی تو کجای دنیا وایستاده ای؟ شاید که رو دروازه جهنم!

بلند می شوم و می روم تا شاید که بتوانم خستگی هایم را به تن خواب بسپارم، اما باز هم خیال های احمقانه رهایم نمی کنند: چی میشد اگه حالا اون رو این رختخواب کنارم بود، چی میشد فقط یه بار می گفت دوستت دارم! اما باز هم اگه اینجا بود من جرات می کردم که نگاه کنم؟! نه، نه فکر نمی کنم... همین طور مثل دیونه ها با خودم حرف می زنم، گاهی هم بالش رو تو بغلم می گیرم و به جای اون می بوسمش، باور می کنم که مادرم حق داشت که نگران باشه، آخه من راستی راستی دیونه شدم. تو همین فکر و خیال ها بودم که نمی دونم کی خوابم برد...

ساعت از ۸ هم گذشته بود، مامان صدام کرد، صبحانه رو که نفهمیدم چی بود، لباس پوشیدم و چند تا کتاب و دفتر برداشتم و راه کتابخانه را پیش گرفتم. تو راه هزار بار با خودم تمرین کردم، به عزیزترین چیزها قسم خوردم که امروز دیگه بهش می گم: «دوستت دارم، من راستی عاشقتم، مگه گناهه؟!...» اما اون پیش خودش چی فکر می کنه، میگه یا دیوانه شده و یا می خواد منو مسخره کنه... اما نه، نه دیگه هیچ کدوم از این ها مهم نیست، مهم اینه که من راحت میشم، به خدا من دیگه تحمل ندارم. مردن خیلی بهتره برام، تا این زندگی.....

وارد سالن شدم، اون گوشه با امیر نشسته بود، به خودم گفتم محکم باش تو می تونی... متوجه من شد، رفتم جلو، چنان دستپاچه سلام کردم که هر دو تاشون خندشون گرفت. آه خدای من چقدر خنده هاش قشنگه، کاشکی یکی دنیا رو همین جا نگه می داشت! من عاشق خندهاشم، حتی اگه از پشتشون صدای شکستن غرور من بیاد!

می خوام که بشینم، مثل آدم های بی دست و پا صندلی رو لگد می کنم، صداش، سکوت سالن رو رو سرم خراب می کنه، همه چپ چپ نگاه می کنند. با هر بدبختی که هست خودم رو جمع و جور می کنم، وای خدا من چقدر احمقم، دیروز تا حالا همش تو آروزی یه لحظه دیدنش بودم اما حالا حال جرات نمی کنم که سرم رو از رو کتاب بلند کنم!

مطمئنم که امیر بو برده، آخه اون سابقه من رو داره! اما هنوز مصمم هستم که حرف هامو بزمنم، خیلی خوبه، امیر شنبه و دوشنبه و پنجشنبه، از ساعت ۱۱ تا ۱ کلاس داره، وقتی که اون رفت حرف هامو می زنم. تو همین فکر و خیال ها هستم که متوجه می شوم داره میخنده و میگه حواست کجاست، مگه خوابی؟ (باز هم زبون درازم نامردی میکنه، میگم ها؟ آهان چ چی...!!!! باز هم می خنده. حتما تو دلش میگه این دیونه دیگه کیه؟)

ازت پرسیدم مگه دیشب رو تا کی درس خوندی که زیر چشات اینطوری پف کرده؟! دلم می خواد بهش بگم

باور می کنی که دیشب رو همش برای تو گریه کردم، اما نه، بزار امیر بره همه حرف هامو می زنم...

ساعت تقریباً ۱۰:۵۰ است تو دلم هزار تا بد بیراه به امیر می گم که زودتر بلند شه بره!! یه بار دیگه تو ذهنم

همه حرف ها رو مرور می کنم و میگم هر چه بادا باد، مگه اوضاع از این بدتر هم میشه؟! یه دفعه امیر کتابهاشو جمع



می کنه، با اینکه می ترسم اما خوشحالم. سعی می کنم تو ذهنم صورت قشنگشو وقتی که حرفهای منو می فهمه تصور کنم، اما فایده نداره. یک دفعه می بینم که اون هم کتاب هاشو جمع می کنه، میگه امیر صبر کن منم کار دارم میخوام برم خونه، انگار که قلبم فراموش کرده که باید بزنه! سر جایم خشکم زده، حس می کنم که گلویم را با بتون پر کرده اند..... خداحافظی میکنه و میپرسه: تو حالت خوبه؟؟

نه، نه، باورم نمی شه...

باز هم ۲۴ ساعت شکنجه دیگه، نه، نه، من نمی تونم... تو رو خدا یکی کمک کنه، من نمی تونم....

مانی از کازرون

ب سلام و ابراز خوشحالی فراوان از اینکه بالاخره یک مجله (حتی اینترنتی) برای ما گی ها ارسال می شه. از خودم شروع کنم. من تا حدود ۱۵ سالگی با کسی سکس نداشتم، اون زمان فیلم ویدئو و اینجور مسائل هم کم پیدا می شد، و با توجه به سن من، معمولاً فیلم های سکسی در اختیار من قرار نمی گرفت... بنابراین اطلاعات سکسی من در حد صحنه های کوتاه سکسی داخل فیلم ها بود، تا اینکه تو ۱۵ سالگی اولین بار پسر خاله ام منو با استمناء آشنا کرد و خودش اولین بار اینکار رو برام انجام داد... بعد از اون من از این راه ارضاء می شدم، تا اینکه تو مدرسه با دوتا از بچه ها طی سال های مختلف آشنا شدم که گی بودند، ولی رابطه امون تنها تو مدرسه خلاصه می شد؛ اون هم با ترس! خوب مسلماً فقط سکس ساده داشتیم و بعد وارد دانشگاه شدم و با آشنا شدن با یکی از بچه ها با اون سکس ساده رو ادامه دادم تا به الان که ۲۸ سالمه، و از طریق اینترنت با چند نفر دوست شدم... اما این وسط مسائلی وجود داره که مایلیم اونها رو بیشتر باز کنم. من از بچگی با دخترهای زیادی دوست بودم، و رابطه ام با اونها خیلی خوب بود... کم کم که بزرگتر شدم، به خصوص از زمان دبیرستان تحت اثر تعلیمات دینی از ارتباط با دخترها اجتناب می کردم و همین امر باعث شد تا تمایلات همجنسگرایی من بروز کنه تا جایی که در دانشگاه عاشق یکی از دوستانم شدم. البته به فرجام نرسید چون اون شخص گی نبود.

با گذشت اینهمه سال و اینکه تقریباً سالهاست که به گی بودن (و حتی گی شدن تحت عوامل محیطی) عادت کردم، ولی شاید هنوز ته دلم از رابطه هارد سکس به خاطر مسائل دینی می ترسم. این مسائل خیلی روی روحیه من تاثیر منفی داشت، به خصوص در زمان دبیرستان که شخصیت آدم داره شکل می گیره، من به خاطر این تمایلات و همچنین خودارضایی، دچار عذاب وجدان و احساس گناه شده بودم و در واقع همیشه استرس و تشویش داشتم. خوب این مسائل روی درسم هم تاثیر منفی زیادی گذاشت به طوری که افت زیادی داشتم... ولی به هر حال سعی کردم که خودمو پیدا کنم، سعی کردم دوباره روی مسائل فکر کنم، اعتماد به نفس ام رو دوباره پیدا کردم، از لحاظ اجتماعی پیشرفت کردم، با گی بودنم کنار اومدم (هر چند که هنوز برام سواله که آیا من ممکن بود که استریت



باشم و تحت اثر عواملی که منو از دخترها دور میکرد به جنس موافق علاقمند شدم). بهرحال، الان اکثر دوستان دانشگاهی ام می دونن که من گی هستم، چون این تمایل رو هیچ وقت پنهان نکردم جز برای خانواده. با اینکه خانواده من مذهبی نیست و واقعاً روشنفکر هستن ولی هنوز این مسائل رو نمی تونن بپذیرن.

سعی کردم این مسائل رو بگم تا شاید کمکی بشه برای دوستانی که در حال حاضر در شرایط اون زمان من قرار دارند. فکر می کنم همون قدر که باید برای درس، یا کار و یا هر چیز مهم تو زندگی وقت گذاشت، باید روی شخصیت جنسی خودمون هم وقت بذاریم. چرا که عدم توجه کافی و درست باعث ایجاد بیماری های روانی در انسان می شه، نه به طور مستقیم بلکه غیر مستقیم روی عواملی تاثیر می ذاره که اگر آدم نتونه به موقع به اونها توجه کنه، در نهایت به مشکلات روانی منتهی می شه. من خیلی روی این مسائل و به خصوص اینکه اصولاً عدم گرایش به جنس مخالف آیا صحیح هست یا نه، فکر کردم. به نظر من انسان در بدو تولد حالتی مثل علاقه بایسکسوالی باید داشته باشه، و این محیط و خانواده و نوع تربیت اطرافیان و دوستان آدمه که روی علاقه جنسی آدم تاثیر میذاره. در ایران چون در محیطی هستیم که اطرافمان را آدم های علاقمند به جنس مخالف فرا گرفته، ناخودآگاه سایر افراد هم به مسئله علاقمند می شوند... و اگر واقعا در بطن علاقه به جنس موافق داشته باشند، بعداً در صورت ازدواج احتمال داشتن یک زندگی آرام براشون کم خواهد بود. اگر هم مثل ما تمایلات همجنسگرایی اش رو نشون بده از جامعه طرد می شه (حالا از مجازات های فقهی بگذریم!) و یا اینکه پشت یک نقاب به زندگی اش ادامه بده... تمام این مسائل چیزهایی است که یک همجنسگرا باید در طول عمرش تحمل کنه، از کودکی تا مرگ. به نظر من اگر یک کودک رو که تازه متولد شده رو تو یک محیطی بزرگ کنیم که همه همجنسگرا باشن اون هم به احتمال بالای ۹۰ درصد همجنسگرا خواهد شد. و یک مسئله دیگه برای ایجاد میل همجنسگرایی تحت تربیت اطرافیان: یکی از دوستان من در یک خانواده مذهبی بزرگ شده، پدرش عضو همین نظام هست، اما به خاطر عدم توجه به پسرش، بیشتر این مسئولیت رو مادرش به دوش کشیده و خیلی راحت بگم، هر جا که رفته اون رو هم برده، هر کاری کرده اون دیده و... و زمانی که من با او آشنا شدم، به نظرم یک دختر پسرنا می اومد، رفتار و گفتار خیلی دخترانه، حتی لحن حرف زدن و عشوه هایی که می اومد! و بعد از چند ماه متوجه عشقش به یکی از بچه ها شدم... جوری اونو می پرستید که یک بار که قهر کردند به حالت فلج دراومد! همیشه مانع دوستی کسی با معشوقش می شد و به چشم یک رقیب به ما نگاه می کرد و من تنها کسی بودم که تونستم به اونها نزدیک بشم و متوجه این قضیه و همچنین مسائل دیگه شدم که واقعا نمی دونم باید گفت مقصر کیه. اون با نقشه قبلی با استفاده از اینکه خواهرش درس اش کمی ضعیف بود معشوقش رو به خونه اشون می برد به این نیت که او عاشق خواهرش بشه و اینطور هم شد! و در نهایت آن دو ازدواج کردند و البته فعلاً خوشبخت هستند اما بشنوین از اون دوست عزیز، دو سال قبل اونقدر به والدین اش فشار آورد که بالاخره تن به ازدواج اون دادن اما در حالی که شاید خودش هم ته دلش دوست داشت تا ابد با یک پسر زندگی کنه، به هر حال نمیگم زندگی بدی داره ولی خوب اون دختر بدبخت باید یه آدم بیمار رو تحمل کنه. بقول خودش ازدواج کرد که آدم بشه!!! ولی اون مشکلات و عقده ها هنوز هم باقیه... هنوز بین بچه ها حرف هایی می زنه و کارهایی می کنه که باعث خجالت خودش می شه... کسی اینا رو درک نمی کنه، جز من، بچه ها همگی با یه دید دیگه به او نگاه می کنن ولی من نه. تمام این ها درد دل خودش بوده که با من کرده و من هم می نویسم تا شاید کسانی بخونن و روی زندگی اشون تجدید نظر کنن. چه کسانی این بلا رو سرش آوردن؟ پدر و مادر و اطرافیانش؟ ...



و حالا اگر همین شخص میخواست که با یک پسر زندگی کنه و یا فرضاً تغییر جنسیت بده و در کنار عشقش از سرچشمه یک عشق و سکس ناب سیراب بشه، همه رای بر فساد اخلاقی او میدن... این ها اجحافاتیه است که به انسانها می شه... امیدوارم به یاری خداوند بتونیم کشوری رو که بین سنت ها و مدرنیته شدن اخلاقی گیر کرده، به جایی برسونیم که با احترام به سنت ها و بر اساس فرهنگ قشنگمون به درجه ایی از مدرنیته برسیم که شایسته ما ایرانیان است. ، ما که از هزاران سال قبل حقوق بشر رو ابداع کردیم!

ماها:

دریافت نامه ها و نظرات دوستان و خوانندگان و انعکاس آنها در مجله، به آشنایی همه ما با نظرات همدیگر کمک می کند. این نامه ها منعکس کننده ی سطح بحث ها، درخواست ها، دلمشغولی ها و دغدغه های های امروز همجنسگرایان کشور هستند. اما گاهی برای روشن تر شدن بحث ها و صیقل خوردن نظرات، به نظر می رسد لازم است که روی بعضی از نظرات مطرح شده در نامه های دوستان تامل بیشتری صورت بگیرد؛ به همین دلیل جوابی که به نامه فوق نوشته ایم هم نه یک برخورد شخصی، بلکه با هدف برخورد با نظرات است و همینطور با هدف روشن شدن مسئله.

دوست عزیز، شما می نویسید:

«از زمان دبیرستان تحت اثر تعلیمات دینی از ارتباط با دخترها اجتناب می کردم و همین امر باعث شد تا تمایلات همجنسگرایی من بروز کنه تا جایی که در دانشگاه عاشق یکی از دوستانم شدم.»

نه، دوست عزیز، تمایلات همجنسگرایی بر اثر عدم رابطه با جنس مخالف بروز نمی کند. اگر این حرف شما درست باشد پس در ایران باید همه دختران لزبین شوند و همه پسران گی! در حالی که اینطور نیست. یا در تمام دنیا (به جز یک سری از کشورهای اسلامی) که در آنها روابط دختر و پسر آزاد است، پس نباید کسی همجنسگرا شود. در حالی که اینطور نیست. ممکن است سختگیری در روابط دو جنس باعث شود که یکی برای خلاص شدن از فشار جنسی به سکس با جنس موافق دست بزند، ولی اینکار فرد را همجنسگرا نمی کند. تازه شما قبل از دبیرستان با دختران به قول خودتان کلی رابطه داشته اید و تمایل جنسی فرد قبل از سال های دبیرستان شکل می گیرند، هر چند که در شروع بلوغ این تمایل خود را بروز می دهد.

شما در جایی دیگر می نویسید:

« به نظر من اگر یک کودک رو که تازه متولد شده رو تو یک محیطی بزرگ کنیم که همه همجنسگرا باشن اون هم به احتمال بالای ۹۰ درصد همجنسگرا خواهد شد.»

این نظر را بر اساس کدام تحقیق یا مطالعات مطرح می کنید؟ چقدر پایه علمی دارد؟ به نظر ما این نظر صحیح نمی باشد. اگر این گفته شما درست باشد پس چرا در ایران که محیط خانواده، مراکز آموزشی، جامعه



و... همه غیرهمجنسگرا هستند، باز افراد همجنسگرا وجود دارند؟ به عبارتی در کشور ما که همجنسگراها اینقدر نامرئی هستند، چرا باز افراد همجنسگرا می شوند؟ نمونه ی دیگر، در کشورهای غربی که همجنسگرایان دارای فرزند هستند چرا درصد فرزندان همجنسگرایان که همجنسگرا می شوند به نسبت درصد همجنسگرایان بزرگ شده در خانواده های غیر همجنسگرا تفاوتی نمی کند؟ در کشور سوئد اینچنین تحقیقاتی صورت گرفته و نشان می دهد که رشد کردن در خانواده یا در میان افراد با گرایشات مختلف جنسی، در شکل گیری گرایش و تمایل جنسی فرد تأثیر ندارد. درباره اینکه چرا فرد همجنسگرا یا بایسکشوال یا دگرجنسگرا می شود، محققان و دست اندرکاران تحقیقات و مطالعات زیادی کرده اند ولی هیچکدام به جواب صد در صد روشنی نرسیده اند، چراکه این مسئله با ضمیر پیچیده درون انسان مرتبط است، اما نظر عمومی این است که گرایش و تمایل جنسی فرد در نتیجه تأثیرگذاری فاکتورهای بیولوژیکی، روانی، محیطی، تربیتی و... شکل می گیرد و این تأثیرات به شکل بسیار پیچیده ای بر هم تأثیر گذاشته و تمایل جنسی فرد را شکل می دهند. اما اینکه کدام عامل تعیین کننده است، هنوز کلی بحث هست. این تحقیقات صرفاً در مورد ما همجنسگرایان نیست و به غیرهمجنسگرایان هم مربوط می شود، اما چرا تنها ما همجنسگرایان به تله روانپزشکان و روانشناسان افتاده ایم و همواره به دنبال توضیح این مسئله هستیم که چرا همجنسگرا شدیم؟ چرا باید مرتب خود را محکوم به این بدانیم که وجود خود را توضیح دهیم؟ آیا این خود همان ذهنیت هموفوبیا در درون ماست؟ چرا یک فرد غیر همجنسگرا با این موضوع که چرا همجنسگرا نشده یا چرا غیرهمجنسگرا شده مشکلی ندارد و در بحث های مسائل جنسی غیرهمجنسگرایان اینگونه نگرانی ها جایی ندارند؟ آیا بهتر نیست ما همجنسگرایان از سرزنش کردن خود و دلیل تراشی برای وجود خویش و جنسیت خود دست برداریم؟

شما بروز حالات و حرکاتی که مردسالاری آنها را مختص زنان (و نتیجتاً غیرطبیعی و منفی) می داند در

دوست خود را نتیجه «عدم توجه پدر به پسرش و انداختن مسئولیت به گردن مادر» وی می دانید. ما این دوست تو را نمی شناسیم، ولی می توان این سؤال را پرسید که مگر حالات و حرکات زنانه بد است؟ چه کسی گفته که مرد باید این حرکات و زن آن حرکات را انجام دهد؟ ریشه های فرهنگی و تاریخی چنین فرهنگی کدام ها هستند؟ چرا مردان

ما که می خواهیم فرهنگ سازی کنیم، آیا بهتر نیست خودمان بیشتر از بقیه به گفته ها، نظرات و افکار خود دقت داشته باشیم و فرهنگ کهنه را در هر جایی بشناسیم که مبادا خود را باز تولید کند و به حیات خود ادامه دهد؟

ما نباید به بخش زنانه وجود خود اجازه ابراز وجود دهند؟ اگر ما همجنسگرایان با کسانی که رفتار و حرکاتی مخالف برداشت ها و توقعات جامعه بروز می دهند مخالفت کنیم یا آنها را بیمارگونه و غیرطبیعی بدانیم، آیا خود مبلغ فرهنگ مردسالاری که همجنسگرایی را سرکوب می کند نشده ایم؟ چه کی گفته است که همه زنان باید طناز و ظریف و مامانی باشند و مردها خشن و دارای این یا آن رفتار؟ آیا این همان رفتار جنسی القاء شده از فرهنگ سنتی نیست؟ آیا به این دلیل نیست که چون مردسالاری زن را فقط و فقط در خدمت جنسیت مرد می خواهد و بس؟ وگرنه اگر زنی (چه لزبین و چه غیر لزبین) حرکات و ادا و اطوارهای مورد نظر مردان را نداشته باشد سلیطه و ساحره محسوب می شود، شیطان در جلدشان رفته، و اگر پسر یا مردی حرکات «زنان» را در پیش بگیرد «اوا خواهر» محسوب می شود؟ دوست عزیز، ما که می خواهیم فرهنگ سازی کنیم، آیا بهتر نیست خودمان بیشتر از بقیه به گفته ها، نظرات و افکار خود دقت داشته باشیم و فرهنگ کهنه را در هر جایی بشناسیم



که مبدا خود را باز تولید کند و به حیات خود ادامه دهد؟ قصد ما مورد خاص این دوستان نیست بلکه مساله را به صورت کلی مطرح می کنیم.

شما نوشته اید:

«امیدوارم با احترام به سنت ها و بر اساس فرهنگ قشنگمون به درجه ایی از مدرنیته برسیم که

ثسایسته ما ایرانیان است»

دوست خوب، بیا شیره سر هم نمالیم و هندوانه زیر بغل نگذاریم! کدام سنت ها؟ کدام فرهنگ؟ ما ایرانیان به کانون گرم خانواده یا مهمانوازی خود می بالیم. مگر نه؟ ولی این چه کانون گرمی است که گرایش جنسی فرزند خودش را قبول نمی کند؟ یا دخترش حق انتخاب شوهر ندارد؟ مهمان نوازی در همه کشورها هست، با این تفاوت که کمتر از ما ایرانیان پشت سر مهمان حرف می زنند! سنتی که توده وار پشت سر یکی راه می افتیم و او را بت می کنیم؟ سنتی که فرد و استقلال فردی را در زیر قدم های خود خرد می کند؟ چه فرهنگی که در زمانی که ملت های دیگر اینترنت و کامپیوتر را اختراع می کردند، ما انقلاب کردیم و آنهم چه انقلابی! فرهنگی که مردم حامل آن، دو انسانی را که به هم عشق ورزیده اند سنگسار می کنند یا در ملاء عام شلاق می زنند؟ نگو که حکومت اینکار را می کند.

کسانی که سنگ پرانی می کنند و شلاق می زنند، هموطنان ما و شمايند.

در قدیم فرهنگ ما خوب بوده است؟ بله، تا حدودی، ولی کدام کشور است که بخشی از پیشینه آن خوب نباشد؟ و این هم بستگی به این دارد که فرهنگ را چگونه تعریف کنیم؟ بد نیست به روابط انسان ها در دور و بر خود (از شیوه تعارفات گرفته تا رانندگی، تا بی تفاوتی ها، و غیره) دقت کنیم تا ببینیم که فرهنگ ما چقدر اشکال دارد و بعد هم این سؤال را از خود پرسیم که این چه فرهنگی است که همه کشورها دارای دمکراسی هستند ولی ما و چند کشور همسایه از آن محروم هستیم؟ اگر مردم ما آن فرهنگ لازم را دارند، چرا با ضد دمکراسی کنار می آیند؟ چرا همه از گام به گام حرکت کردن و عدم آمادگی جامعه می گویند؟ چرا ما همجنسگراها حتی در حد همجنسگرایان کشور کره جنوبی و مالزی و تایلند هم حق و حقوق نداریم؟ مگر این ها فرهنگ نیست؟

هدف از این حرفها، مطرح کردن صحبت های سیاسی نیست. هدف این است که ما باید سنت و فرهنگ خود را بی رحمانه نقد کنیم، نه تعریف. و آنگاه است که در نتیجه شک و نقد خواهیم توانست سنت ها و فرهنگ خود را اصلاح نمائیم. تعریف و تمجید از سنت ها و فرهنگ به این می انجامد که پس همین را حفظ و نگهداری کنیم در حالی که ملت ایران بیش از هر زمانی نیازمند اصلاح فرهنگی است.

نامه شما نکات و تجارب خوبی را بیان می کند و همه منفی نیست که از آنها می گذریم و همانطور که در

ابتدا گفتیم هدف از نگاه جدی تر به دو سه مسئله مورد اشاره، در واقع روشن کردن بحث ها است.

در پایان یک خواهش دوستانه از شما داریم و آن اینکه لطفا این صحبت های ما را شخصی تلقی نکنید. ما متوجه هستیم که شما خواسته اید تجربیات خود را با کسانی که حالا در شرایط آن روز شما هستند، قسمت کنید که کار بسیار به جا و نیکویی است و با ارزش.

با آرزوی موفقیت برای شما

ماها



عشق گمشده

س لام، من رضا هستم، ۲۱ سالمه از یزد. میخوام در یکی دو صفحه از زندگیم براتون بگم.

من در دوران راهنمایی که تازه کودکیم را پشت سر گذاشته بودم همیشه دلم میخواست با یکی که دوست میشم اون فقط بمن توجه کنه، فقط با من باشه. یعنی اگه میشد میخواستم ۲۴ ساعت شبانه روز را با هم باشیم ولی افسوس که همچین دوستی رو کسی نمیتونست پیدا کنه. من حاضر بودم با یکی که دوست میشم تموم هستی ام رو به خاطرش فنا کنم. گاهی وقتا با خودم فکر میکردم چون برادری ندارم اینقدر به دوستانم وابسته ام. در واقع به همجنسای خودم اینهمه علاقه دارم. در سال سوم راهنمایی گاهی وقتا معلم هامون درباره احکام اسلامی و نگاه نکردن به نامحرم و... صحبت میکردند. با خودم میگفتم که دخترا چی دارن که اینهمه نظر پسرا رو به خودشون جلب میکنن؟ اصلا چرا اسلام این همه موضوع را بزرگ کرده؟ وقتی دوستانم تو راه مدرسه به دخترا نگاه میکردن من مانع کارشون میشدم و خیلی از اینکار بدم میومد، رفیقام به من میگفتن: «چقدر خر مقدسی! یه نگاه که اشکالی نداره، چرا اینقدر میترسی؟ چرا؟»

من فکر میکردم که من عادی ام و اونا هستن که زیاد از حد افراط میکنن. یکی دو دفعه از دوستانم فیلمای سکس گرفتم تا خودم رو امتحان کنم آخه فکر میکردم چون دخترا حجاب دارن من نسبت به اونا احساسی ندارم. خلاصه اولین فیلمی رو که دیدم هیچ اثری روی من نگذاشت و برعکس بقیه پسرا، من به مردها و پسرهای توی فیلم توجه می کردم و به عبارتی با اونا حال میکردم.

گذشت و گذشت تا اینکه در سال دوم دبیرستان عاشق یکی از بچه های کلاس شدم... به طوری که هر چه زمان میگذشت بیشتر بهش جلب میشدم. خیلی دلم میخواست بگیرمش توی بغل و فریاد بزنم عاشقتم، دوستت دارم، برات میمیرم. ولی حیف که نمیشد. همیشه سعی میکردم این احساسم رو سرکوب کنم آخه خجالت میکشیدم به یه پسر بگم که من دوستت دارم. گاهی وقتا با خودم فکر میکردم که شاید من دختر هستم، شاید حس جنسی ندارم، شاید... همه این دوران بسختی سپری شد. گذشت تا اینکه در سال اول دبیرستان با اینترنت آشنا شدم و در سایت های سکسی دنبال عکس مردها و پسرهای همسال خودم بودم. یه روز یه کلمه ای نظر منو به خودش جلب کرد و اون هم این بود «گی». بعد که توجه کردم دیدم هر جا که عکس مردها هست نوشته شده: «گی». پس از جستجوی فراوان فهمیدم یک گی هستم و همیشه از خودم متنفر بودم که چرا خدا منو متفاوت از دیگران خلق کرده؟ چرا؟ تا اینکه مجله «ماها» را دیدم و با دیدن این مجله به خودم امیدوارم شدم و الان که دارم این نامه را مینویسم خیلی به خودم میبالم که یک گی هستم. آخه احساساتی که یک گی داره در بقیه افراد وجود نداره و عشق به معنای واقعی را فقط میشه در ماها پیدا کرد.

در پایان لازم میدونم این نکته را هم بگم که من تابحال با هیچ کسی (چه پسر و چه دختر) سکس نداشتم و عشق را فراتر از سکس میدونم؛ یعنی هر وقت از یه پسری خوشم میاد، میخوام اونو در آغوش بگیرم و با بوسه نوازشش کنم.

به امید آزادی کامل ماها در ایران.



نمادهای مربوط به

جنبش های گی، لزبین، دوجنسگرا، و دگرجنسیتجو

برگردان: امیر

iranian_free_man@yahoo.com

پرچم رنگین کمان



پرچم رنگین کمان^۱ به یکی از پر کاربردترین و شناخته شده ترین سمبل های جنبش افتخار به همجنسگرایی مبدل شده است. پرچم رنگین کمان به شکلی که ما امروز می شناسیم در سال ۱۹۸۷ توسط یک نقاش هنرمند اهل سانفرانسیسکو به نام «گیلبرت بیکر»^۲ تهیه شد. در آن زمان نیاز به یک سمبل و نماد همجنسگرایی برای استفاده ی هر ساله در مراسم رژه افتخار همجنسگراهای سانفرانسیسکو احساس می شد. «بیکر» از منابع و مضامین بسیاری، از جنبش هیپی ها گرفته تا جنبش حقوق مدنی سیاهان الهام گرفت و سرانجام پرچمی با هشت نوار رنگی را ارائه کرد. رنگ همواره نقش مهمی در جنبش های حقوق همجنسگرایان داشته است. انگلستان دوره ی ویکتوریا^۳ رنگ سبز را سمبل همجنسگرایی می دانست، بنفش کمرنگ در دهه ی ۱۹۶۰ رایج شد، و همچنین رنگ صورتی (از مثلث صورتی) عمومیت پیدا کرد. رنگهای پرچم رنگین کمان نیز از این قاعده مثثنی نبودند. «بیکر» اظهار داشت که هر کدام از رنگهای پرچم او نشانگر یکی از جنبه های زندگی همجنسگرایان می باشد:

- صورتی آتشین؛ نشانه ی تمایلات جنسی
- قرمز؛ نشانه ی زندگی
- نارنجی؛ نشانه ی بهبودی
- زرد؛ نشانه ی خورشید
- سبز؛ نشانه ی طبیعت
- آبی؛ نشانه ی هنر
- نیلی؛ نشانه ی هماهنگی
- بنفش؛ نشانه ی روحیه و شهامت

«بیکر» شخصا به همراه سی داوطلب دیگر نوارهای پارچه ای را رنگ کرده و به هم دوختند تا چند نمونه ی



اولیه از پرچم طراحی شده ی خود را در سایز بزرگ برای مراسم رژه ی سال ۱۹۷۸ آماده کنند. طرح پیشنهادی یک موفقیت بلافصل بود. با اینحال وقتی که «بیکر» طراحی خود را به منظور تکثیر و تولید انبوه برای استفاده در مراسم رژه ی ۱۹۷۹ به مؤسسه ی پرچم سانفرانسیسکو^۴ برد، آنها از او خواستند تا نوار صورتی آتشین را از طرح خود حذف کند. زیرا «بیکر» نوار مذکور را به صورت دستی رنگ کرده بود و متأسفانه رنگ صورتی در مقیاس تجاری در بازار یافت نمی شد.

مدتی بعد در همان سال، پس از به قتل رسیدن «هاروی میلک»^۵، اولین مدیر آشکارا گی شهر، «کمیته ی رژه ی افتخار ۱۹۷۹» تصمیم گرفت که پرچم «بیکر» نمادی بی نقص برای کل جامعه ی همجنسگرایان باشد تا در لوای آن همه با هم متحد شده و اعتراض خود را مقابل این تراژدی اعلام نمایند. کمیته نوار نیلی را نیز از پرچم حذف کرد تا رنگ ها به طور مساوی در مسیر رژه قابل تقسیم باشند: قرمز، نارنجی، و زرد در یک طرف خیابان، و سبز، آبی، و بنفش در طرف دیگر. به علاوه، این مدل با نظریه ی سنتی رنگها - یعنی سه رنگ اولیه و سه رنگ ثانویه در هنر - منطبق بوده و از طیف رنگ های نور یعنی قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، و ارغوانی (ROYGBIV) پیروی نمی کند. بدین ترتیب پرچم شش رنگ امروزی متولد شد و در رژه ی افتخار سال ۱۹۷۹ به نمایش درآمد.



این پرچم به سرعت برق در تمام شهرهای سراسر کشور محبوبیت یافت. حتی «مجمع بین المللی پرچم سازان»^۶ نیز آن را به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۸۹ پس از آنکه یکی از ساکنان منطقه ی «وست هالیوود»^۷ به نام «جان استوت»^۸ علیه صاحبخانه اش که به او اجازه نداد بود پرچم را از بالکن آپارتمان خود آویزان کند اقامه ی دعوی کرده و سرانجام پیروز شد، پرچم به شهرت و آوازه ی بین المللی دست یافت. در سال ۱۹۹۴ در بیست و پنجمین رژه ی «استون وال» در شهر نیویورک، یک پرچم رنگین کمان به عرض ۳۰ فوت (تقریباً ۱۰ متر) و طول یک مایل (۱۶۰۹ متر) توسط ۱۰،۰۰۰ نفر داوطلب در طول مسیر رژه بحرکت درآمد.



در حال حاضر از این پرچم نیز، مثل هر نماد دیگری، گونه های متعددی ساخته شده است. به عنوان مثال می توان به مدل الهام

گرفته از پرچم آمریکا که نشان دهنده ی نقش ستاره و نوار می باشد و یا پرچم همراه با مثلث اشاره کرد. پرچم همچنین الهام بخش ساخت حلقه های آزادی^۹ شد - شش حلقه ی فلزی در شش رنگ پرچم بر روی یک زنجیر که



معمولاً از آن به صورت گردنبند، دستبند، و یا جاکلیدی استفاده می شود. ضمناً پرچم به طور اتفاقی به ابزاری فوق العاده به منظور جمع آوری اعانه برای «جنبش حقوق همجنسگرایان» بدل شد. وقتی برای اولین بار حمل کنندگان پرچم های بزرگ رنگین کمان گوشه و لبه های پرچم را بدست گرفته و در مسیر رژه به حرکت درآمده بودند، متوجه شدند که تماشاچیان حاضر در طرفین مسیر رژه به پرتاب سکه به داخل گودی بوجود آمده در قسمت وسط پرچم مبادرت می ورزند.

برخی از اعضاء جامعه ی همجنسگرایان از این عمل رنجیده شدند - زیرا نمی خواستند مردم احساس کنند



که آنها به ترحم یا کمک های خیریه احتیاج دارند. اما از آنجائی که هیچ جنبشی نمی تواند صرفا با روحیه و احساسات به بقای خود ادامه دهد، بسیاری از سازمان ها این سنت اهدای سکه ها را بصورت عادت دنبال کرده اند و رسم مذکور تا هم اکنون نیز ادامه یافته است.

من شخصا به این خاطر پرچم رنگین کمان را دوست می دارم که از حقوق همجنسگرایان به طور کلی و بدون در نظر گرفتن یک شخص خاص حمایت می کند - این پرچم نمادی چند منظوره است که هرکس می تواند صرفنظر از گرایش جنسی خود از آن استفاده کند. این ویژگی همچنین پرچم رنگین کمان را به نمادی مناسب به منظور نمایش در مراکز شغلی و تجاری «همجنسگرا پسند»^{۱۰} - که لزوما تحت تملک یا مدیریت اشخاص گی یا بایسکشوال نیستند - تبدیل می کند. در واقع این نوع برابری و شمول همه جانبه چیزی است که جنبش حقوق همجنسگرایان در پی آنست.



پرچم افتخار چرم پوشان



پرچم افتخار چرم پوشان^{۱۱} توسط نقاش هنرمندی به نام «تونی دی بلاس»^{۱۲} ابداع شده و برای نخستین بار در ۲۸ می ۱۹۸۹ در مسابقات «آقای چرم پوش»^{۱۳} شیکاگو به نمایش در آمد. این پرچم در حکم نمادی برای جامعه ی چرم پوشان - افرادی که اهل پوشیدن لباس های چرمی، سادومازوخیسم^{۱۴}، اسارت^{۱۵}، تسلط^{۱۶}، پوشیدن یونیفورم، پوشش لاستیکی^{۱۷}، و سایر انواع فتیش های جنسی هستند - محسوب می شود. این پرچم اغلب در جامعه ی همجنسگرایان یافت شده و همه ی گرایشها را در بر می گیرد .



پرچم افتخار خرسها^{۱۸}

خرس^{۱۹} اصطلاحی محبت آمیز است برای مردان همجنسگرا که بدن آنها، خصوصا صورت و سینه ی شان از موی فراوان پوشیده شده، بکار می رود. خرسها همچنین بصورت کلیشه ای از دو ویژگی مسن تر و چاق تر بودن نیز برخوردارند. «پرچم افتخار خرسها» مظهر این گروه از مردان است. این پرچم توسط یک کافه ی مخصوص خرسها^{۲۰} به نام «اسپگز»^{۲۱} در سیاتل ابداع شد. در این پرچم نوار آبی نماینده ی آسمان و نوار سبز نماینده ی زمین می باشد. و در فاصله ی بین این دو نماد تمام

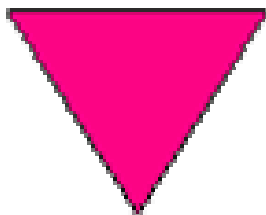


خرسهای جهان را می توان یافت - سفید به نشانه ی خرسهای قطبی، سیاه به نشانه ی خرسهای سیاه، و قهوه ای به نشانه ی خرسهای قهوه ای. نشان پنجه ی زرد رنگ نیز همان خورشید است که نماینده ی روحیه ی شهامت می باشد. با این حال اگرچه پرچم مذکور متداولترین نماد خرسها محسوب می شود، اما در واقع جنبه ی رسمی ندارد و گروههای خرسها، پرچمها و نماد های اختصاصی خود را به عنوان مظهر گروه خود تهیه می کنند .

مثلث ها

- مثلث صورتی
- مثلث سیاه

مثلث صورتی



به طوریکه احتمالاً می دانید، مثلث صورتی نمادی است که مستقیماً از اردوگاه های کار اجباری نازی ها گرفته شده است. معمولاً وقتی به اردوگاه های کار اجباری و نازی ها اشاره می شود، اکثر افراد به حق به یاد یهودیان و قتل عام و سوزاندن آنها در کوره های آدم سوزی آلمان نازی می افتند. اما این واقعیت که تعداد کثیری از زندانیان همجنسگرا نیز در همان اردوگاه ها نگهداری می شدند، حقیقتی تاریخی است که اغلب نادیده گرفته شده یا بدان توجهی نمی شود. آغاز واقعی داستان مثلث صورتی به پیش از جنگ جهانی دوم برمی گردد. بند ۱۷۵، که در آن زمان یکی از مواد قانون آلمان بود، روابط همجنسگرایانه را منع می کرد (همانطور که امروزه بسیاری از ایالات آمریکا قوانینی بر علیه «جرائم طبیعت»^{۳۲} دارند). در سال ۱۹۳۵، زمانی که هیتلر به قدرت رسید، او این قانون را تا آنجا بسط داد که بوسیدن و در آغوش گرفتن یکدیگر، و حتی داشتن تخیلات همجنسگرایانه را نیز در بر بگیرد. تنها بین سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ به طور تخمینی ۲۵،۰۰۰ نفر بنا بر قانون مذکور مجرم شناخته شدند. این افراد ابتدا به زندان و سپس به اردوگاه های کار اجباری فرستاده می شدند. حکم جزایی آنها علاوه بر زندان، عقیم سازی - عموماً به شکل اخته کردن - را نیز شامل می شد. مدتی بعد در سال ۱۹۴۲، هیتلر مجازات همجنسگرایی را بسط داده و به حکم اعدام تبدیل کرد.

زندانیان در اردوگاه های کار اجباری نازی ها بر اساس جرائم شان با برچسب هایی به شکل مثلث های رنگی وارونه دسته بندی می شدند. زندانیان عادی با مثلث سبز، زندانیان سیاسی با مثلث قرمز، و یهودیان با دو مثلث زرد متداخل (که ستاره ی داوود، یعنی رایج ترین نماد یهودی را نشان می داد) مشخص می شدند. زندانیان همجنسگرا برچسب های مثلث صورتی داشتند. یهودیان همجنسگرا - بی ارزش ترین گروه زندانیان - دو مثلث متداخل با رنگهای زرد و صورتی داشتند .

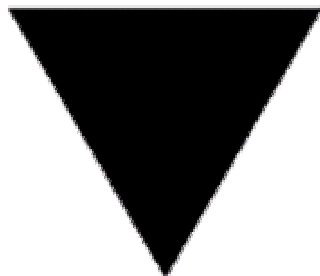


این سیستم باعث پدید آمدن پدید آمدن نوعی سلسله مراتب در میان زندانیان شده بود، و گفته میشود که زندانیان مثلث صورتی اغلب بدترین حجم کاری را دریافت کرده و پیوسته مورد آزار و کتک های نگرهبانان و نیز سایر زندانیان قرار می گرفتند .

اگرچه زندانیان همجنسگرا مانند بسیاری از یهودیان به طور دسته جمعی به اردوگاه های مرگ «آشویتز»^{۳۳} فرستاده نمی شدند، اما با این حال شمار کثیری از مردان گی همراه با زندانیان غیر یهودی اعدام می شدند. اما تراژدی واقعی پس از جنگ اتفاق افتاد. پس از آنکه نیروهای متفقین آلمان و رژیم نازی را شکست دادند، زندانیان سیاسی و یهودیان باقی مانده، از اردوگاه ها آزاد شدند (اما مجرمان عادی - قاتلین، متجاوزین جنسی، و غیره - به دلایل بدیهی آزاد نشدند). و زندانیان همجنسگرا هرگز آزاد نشدند زیرا بند ۱۷۵ تا سال ۱۹۶۹ در قوانین آلمان غربی باقی ماند. بدین ترتیب این مردان بی گناه که شاهد رهایی همبندیهای خود بودند تا ۲۴ سال دیگر در زندان باقی ماندند.

در دهه ی ۱۹۷۰، مثلث صورتی در راستای جنبش آزادی همجنسگرایان مورد استفاده قرار گرفت. وقتی مردم، خصوصا شخصیت‌های اجتماعی از جمله قانونگذاران، با چنین نمادی مواجه شدند، دیدند که اگر بخواهند آشکارا همجنسگرایان را محدود کرده یا مورد پیگرد قانونی قرار دهند، با خطر مرتبط دانسته شدن با نازیها مواجه خواهند شد. در دهه ۱۹۸۰، وقتی که شهرت مثلث براستی بالا گرفت، سازمان ACT-UP (ائتلاف ایدز برای برانگیختن قدرت)، مثلث صورتی را به عنوان نماد خود در نظر گرفت، اما آنرا به شکل صاف و قائم برگرداند تا بجای تسلیم منفعلانه به نشانه ای از مبارزه فعالانه مبدل شود. همچنین گفته می شود برخی افراد اگرشخصا کسی را بشناسند که از ایدز مرده باشد، مثلث های صورتی مستقیم (که راس آن رو به بالاست) را بر روی لباس خود نقش می کنند. در هر حال، مثلث صورتی قطعا نمادی است که بصورت تنگاتنگ با ستمگری و مبارزه بر علیه آن مرتبط بوده و بمنزله عهد و پیمانی است که هرگز اجازه ندهیم دوباره قتل عام وحشیانه دیگری رخ دهد. در واقع مثلث نیز مانند کلمه «کو بییر»^{۳۴} نمادی از تنفر است که احیا شده و اکنون نمایانگر افتخار است .

مثلث سیاه



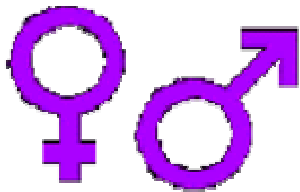
مثلث صورتی منحصر برای زندانیان مذکر مورد استفاده قرار می گرفت - لزبین ها جزو بند ۱۷۵ نبودند. با اینحال زنان نیز به خاطر «رفتارهای غیر اجتماعی» از جمله فمینیسم (اعتقاد به تساوی حقوق زن و مرد)، همجنسگرایی و روسپیگری دستگیر و زندانی می شدند. هر زنی که با تصویر ایده آل نازیها از زن - از جمله آشپزی، نظافت، کار آشپزخانه، بزرگ کردن فرزندان، اطاعت بی چون وچرا، و امثال آن - منطبق نبود، مشمول حکم مذکور می شد. این زنان با یک مثلث سیاه مشخص می شدند. و همانطوریکه مثلث صورتی احیاء شده، لزبین ها و فمینیست ها نیز استفاده از مثلث سیاه را به عنوان نماد افتخار و پیوند خواهرانه^{۳۵} آغاز کرده اند .



نمادهای جنسیت

- مذکر، مؤنث، دگر جنسگرا
- گی، لزبین، و فمینیسم
- دوجنسگرا
- دگر جنسیتجو

مذکر، مؤنث، دگر جنسگرا



این نمادها مدتهاست که به عنوان مظهر نمایش مرد و زن بکار رفته اند. این نمادهایی هستند که به هریک از خدایان رومی تعلق دارند (همین نمادها با اسامی متفاوت، برای خدایان یونانی نیز بکار می روند). نمادهای مذکور همگی شامل یک دایره با نوعی علامت مشخص کننده ی متصل به آن می باشند. دایره ی متصل به علامت پیکان با زاویه ی تقریبی ساعت ۲ نماینده ی «مارس»^{۲۶} یا خدای جنگ می باشد (که در یونانی به آن «آرس»^{۲۷} می گویند) و نماد قوی مردانگی است. از اینرو نماد مذکور مظهر مردها شده. دایره ی متصل به صلیبی که به سمت پایین امتداد دارد، نماینده ی «ونوس»^{۲۸} یا «افرودیت»^{۲۹}، الهه عشق و زیبایی بوده، و نماد زنانگی است. بنابراین نماد ونوس نشانگر زنان می باشد.



هرچند به طور قطع معلوم نیست که ونوس و مارس عاشق و معشوق بوده باشند، اما تعداد قابل توجهی از نقاشی ها، خصوصا تصاویر مربوط به دوره ی رمانتیک^{۳۰}، این دو را نوعی در رویارویی عاشقانه با یکدیگر نشان می دهند. الحاق دو نماد مذکور با یکدیگر می تواند معانی متعددی داشته باشد. وقتی که این دو ترکیب را با نمادهای مورد استفاده در جنبش های گی، لزبین، و بایسکشوال مقایسه کنیم، قطعاً به نظر میرسد که نماد فوق به معنای دگرجنسگرایی باشد. در حقیقت تهیه کننده ی یک وب سایت اینترنتی که حس می کرد با توجه به این همه نمادهای افتخار جنبش های همجنسگرایان از قافله عقب مانده، اعلام کرد که نماد مذکور شیوه ی دگرجنسگرایان در نمایش افتخارشان به گرایش جنسی خود می باشد. ما هم برای او آرزوی موفقیت می کنیم. البته زمانی هم بود که این ارتباط میان نمادهای مذکر و مؤنث نمایانگر ائتلاف نیروهای جنبش گی و لزبین با یکدیگر بود. این نماد همچنین برای نمایش درک تفاوتها و تنوع میان مردان و زنان بکار رفته است.

گی، لزبین، و فمینیسم

در دهه ی ۱۹۷۰ مردان گی برای نمایش همجنسگرایی مردان از دو نماد در هم قفل شده ی مذکر استفاده



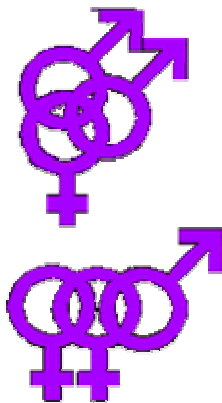
کردند.

البته دو نماد باید اندکی خارج از مرکز می بودند تا از قطع شدن دایره ی یکی با پیکان دیگری جلوگیری شود. تقریباً در همان زمان، برخی از لژیین ها نیز استفاده از دو نماد در هم قفل شده ی مؤنث برای نمایش همجنسگرایی زنان را آغاز کردند. اما خیلی زود این مسأله با مشکل مواجه شد زیرا برخی از زنان در جنبش های فمینیستی نیز از همین نماد برای نمایش پیوند خواهرانه ی زنان استفاده می کردند. در نتیجه، این زنان فمینیست همجنسگرایی زنان را با سه نماد در هم قفل شده ی مؤنث نشان دادند، که البته کمی مضحک بنظر می رسد. چرا دو نماد مؤنث به معنای همجنسگرایی زنان و سه نماد به معنای پیوند خواهرانه ی همه ی زنان نباشد؟ این امر بسیار منطقی تر به نظر می رسد. مدتی بعد عملاً همینطور هم شد. اکنون ترکیب دو نماد با هم نشانه ی همجنسگرایی زنان و ترکیب سه نماد به معنای پیوند خواهرانه ی زنان است .



بایسکشوال (دوجنسگرا)

نمایش دوجنسگرایی با نمادهای جنسیتی می تواند جالب و در عین حال پیچیده باشد. در حالیکه نمادهای مذکر-مذکر و مؤنث-مؤنث براهتی قابل تشخیص اند، ترکیب های دوجنسگرا تا حدی گیج کننده اند. اساساً این ترکیب با نماد جنسیتی شخص دوجنسگرا آغاز می شود و یک نماد مذکر به یک طرف آن و نماد مؤنث به طرف دیگر آن افزوده می شود - ترکیبی از نمادهای همجنسگرا و دگرجنسگرا. برای زنان، این ترکیب نمادی زیبا و مرتب را بدست می دهد. اما ترکیب بدست آمده برای مردان چیزی شبیه به سه دایره ی رنگی است که برای نمایش نورهای رنگی در کلاسهای علوم و فیزیک بکار می رود، که البته این چیز بدی نیست و شاید بتوان گفت نمادی جذابتر را بوجود می آورد.



اما سردرگمی واقعی زمانی بوجود می آید که بخواهیم نمادی برای نمایش تمام دوجنسگرایان صرفنظر از

جنسیت شان تهیه کنیم. نتیجه سه نماد در هم قفل شده خواهد بود: لژیین + دوجنسگرا + گی. که واقعا ساده نیست، اما جالب است. با اینحال نمادهای مذکور - تقریباً مثل تمام مسائل مربوط به دوجنسگرایان کنونی - چندان غالب نیستند. دوجنسگرایان نمادهای افتخار معدودی دارند که عموماً بسیار پیچیده است.

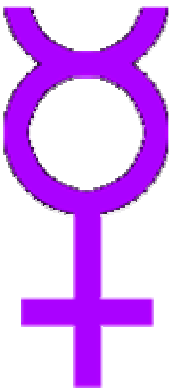




دگر جنسیتجو



افراد دگر جنسیتجو دو نماد برای انتخاب کردن دارند. نماد اول که واضحترین نیز هست از ادغام - و نه در هم قفل شدن - دو نماد مذکر و مؤنث بوجود می آید. در اینجا با قرار دادن یک صلیب و یک پیکان بر روی یک حلقه، ترکیبی حاصل می شود که نشانگر وجود ذاتی بخشهای مذکر و مؤنث در یک شخص می باشد. این نماد کاملتر از نماد دیگر بوده و براحتی نیز قابل تشخیص است. نماد مذکور در ساده ترین مفهوم، نشانگر سطحی از دوجنسیتی بودن^{۳۱} می باشد.



اما نماد دیگر، علائم «مارس» و «ونوس» را نادیده گرفته در عوض از علامت «مرکوری» (عطارد) استفاده می کند. در افسانه های یونان، «افرودیت» (ونوس) فرزندی با علامت «مرکوری»^{۳۳} به نام «هرمس»^{۳۳} داشت. نام این فرزند که اندامهای جنسی مذکر و مؤنث را با هم داشت، «هرمافرودیتس»^{۳۴} گذاشته شد. ریشه ی کلمه ی هرمافرودیت^{۳۵} به معنای «دوجنسی» نیز از همینجاست. و از آنجائیکه «هرمافرودیتس» نماد مشخصی نداشت، در این مورد از نماد «مرکوری» استفاده شده تا نشانگر شخصی باشد که خواهان جنسیتی جدای از جنسیت خودش می باشد. نماد «مرکوری» از صلیبی تشکیل شده که به سمت پایین امتداد می یابد تا نشانگر زنانگی باشد و در عین حال در بالای خود یک هلال ماه دارد که نشانگر مردانگی است. دو نشانه در جهت های مخالف یکدیگر بر روی یک دایره قرار گرفته اند تا نشاندهنده ی تعادل بین بخشهای مذکر و مؤنث باشند. بنظر می رسد که این نماد بیشتر دگر جنسیتجوهای را خطاب قرار دهد که به عنوان هرمافرودیت یا آندروژین شناخته می شوند (یعنی کسانی که تواما از ویژگیهای دو جنس مذکر و مؤنث برخوردارند).

در اینجا لازم بذکر است که اگرچه در جنبش های گی، لزبین، و بایسکشوال افراد دگر جنسیتجو نیز عموماً مورد حمایت قرار می گیرند، اما دگر جنسیتجویی بخودی خود یک گرایش جنسی نیست. افراد دگر جنسیتجو، در مقابل افراد مذکر و مؤنث، گرایش خاص خود را دارند. دگر جنسیتجو بودن قضیه ای است که به ماهیت جنسیت و نقش مسائل جنسی و جنسیت مربوط می شود. اما از آنجائیکه این مسئله در مقوله ای شبیه به گرایشات جنسی قرار گرفته، و بسیاری از افراد دگر جنسیتجو آشفتگی هایی را در ارتباط با گرایش جنسی خود تجربه می کنند، آشکارا می توان این دسته از اشخاص را نیز در بحث حاضر گنجانند.

روبان ها

در سال های اخیر روبان های رنگی به نماد شاخص بسیاری از امور بدل شده اند. هر روز روبان هایی تقریباً از تمام رنگها نمایش داده شده یا بر روی لباسها چسبانده می شوند و هر یک به رخداد مهمی اختصاص می یابد. در



اینجا با برخی از مشهورترین روبان‌ها آشنا می‌شویم که اکثر آنها به طور اخص هیچ ارتباطی به جنبش‌های گی، لزبین، دوجنسیتی و دگرجنسیتجو ندارند، بلکه مربوط به مسائلی هستند که مثل هر اتفاق دیگری به همه‌ی ما مربوط می‌شود.

- روبان قرمز توجه به ایدز
- روبان صورتی توجه به سرطان سینه
- روبان سفید توجه به خودکشی نوجوانان همجنسگرا
- روبان توجه و پذیرش چند عشقی بودن^{۳۶}
- روبان آبی آزادی بیان در اینترنت
- سایر روبان‌ها

روبان قرمز توجه به ایدز



پروژه‌ی روبان قرمز به وسیله‌ی خواننده و ترانه‌سرای به نام «پل جابارا»^{۳۷} و گروه «ابزارهای کمکی دیداری در خدمت ایدز»^{۳۸} - که پایگاه آن در نیویورک قرار دارد - در سال ۱۹۹۱ شکل گرفت. «ابزارهای کمکی دیداری در خدمت ایدز» یک گروه خیریه از هنرمندان حرفه‌ای است و هدف آن شناخت و گرامیداشت دوستان و همکارانی است که از ایدز مرده یا با آن دست به‌گریبانند. این مؤسسه نه تنها سازمان‌ها و نمایشگاه‌های هنری، موزه‌ها، و سازمان‌های مرتبط با ایدز را به گرامیداشت یاد و خاطره‌ی قربانیان ایدز تشویق می‌کند، بلکه در جهت آموزش به عموم مردم در مورد شیوه‌های انتقال ویروس ایدز و HIV، و نیازهای مبتلایان به این بیماری تلاش می‌کند. وظیفه‌ی دیگر این مؤسسه جمع‌آوری آغانه برای تحقیقات و درمان ایدز می‌باشد.

روبان قرمز در اصل از روبان‌های زرد رنگی که در طی جنگ خلیج فارس^{۳۹} به حمایت از سربازان آمریکایی به نمایش در آمدند، الهام گرفت. انتخاب رنگ قرمز نیز بدین علت بود که قرمز رنگ خون بوده - ایدز و HIV بیماری‌های خونی هستند - و این رنگ ارتباطی نمادین با شور و عشق دارد. اولین حضور عمومی روبان قرمز زمانی بود که «جرمی آبرونز»^{۴۰}، میزبان مراسم «جوایز تونی»^{۴۱} در سال ۱۹۹۱، طی برگزاری مراسم اهداء جوایز، این روبان را بر روی لباس خود بر تن کرد. از آن زمان به بعد پوشیدن روبان قرمز مثل عبارتی، که از نظر سیاسی نیز بسیار مناسب است، رایج شده. هرچند برخی احساس می‌کنند که روبان قرمز دیگر اهمیت خود را از دست داده و اکنون صرفاً به ابزاری برای حمایت لفظی از رخدادهای مربوط به ایدز بدل شده، اما با اینهمه، پروژه‌ی روبان قرمز همچنان قدرت خود را حفظ کرده و نیرویی پیشرو در جهت شناخت و توجه به ایدز محسوب می‌شود. پروژه صادقانه آرزومند رسیدن روزی است که دیگر نیازی به این روبان نباشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به <http://www.redribbon.com> مراجعه کنید.



روبان صورتی توجه به سرطان سینه



روبان صورتی نماد توجه به سرطان سینه است و از موفقیت روبان قرمز توجه به ایدز الهام گرفت. سرطان بیماری بسیار خطرناکی است که رواج آن همچنان ادامه دارد. سرطان سینه خطری است که خصوصا متوجه زنان بوده و بررسی‌ها نشان می‌دهند که این بیماری در میان زنانی که وضع حمل نمی‌کنند شایعتر است. از اینرو جامعه‌ی لژیون‌ها به طور اخص به توجه و پیشگیری از سرطان سینه اهمیت می‌دهد.

برای کسب اطلاعات بیشتر به «ائتلاف ملی سازمان‌های مرتبط با سرطان سینه» به <http://www.nabco.org> مراجعه کنید.

روبان سفید توجه به خودکشی نوجوانان همجنسگرا



این روبان که بیشتر در اینترنت مورد استفاده قرار می‌گیرد، توسط «خاویر نپتوس»^{۴۲} - که خود شخصا از خودکشی دوران نوجوانی نجات یافته است - ابداع شد. آغاز این فعالیت زمانی به فکر او رسید که سخنرانی «جیسون بولتون»^{۴۳} را در مورد خودکشی نوجوانان همجنسگرا در راهپیمایی گئی پراید ۱۹۹۷ در شهر لنسینگ ایالت میشیگان شنید.

«جیسون» پسر جوانی بود که به خاطر همجنسگرا بودن از دبیرستان محل تحصیلش در حومه‌ی دیترویت اخراج شده بود. به گفته‌ی «نپتوس» انتخاب رنگ سفید به این خاطر بود تا نمایانگر روشنی افکار و معصومیت جوانان باشد. «نپتوس»

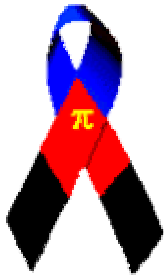
جایی در وب سایت خود نقل می‌کند که در هر پنج ساعت یک نوجوان آمریکایی در اثر مشکلات موجود در برخورد با فشارهای ناشی از همجنسگرا، دوجنسگرا، و یا دگرجنسیتجو بودن اقدام به خودکشی می‌کند. «نپتوس» امیدوار است که با گسترش آگاهی در مورد این رخدادها، و توصیه به منابع متخصص، به سایر نوجوانان کمک کرده و عده‌ی بیشتری را از خودکشی نجات دهد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به [Gay youth](#) مراجعه کنید.



روبان توجه و پذیرش چند عشقی بودن

این روبان بر اساس پرچمی ابداع شده که توسط «جیم اوانس»^{۴۴} در حمایت از چند عشقی بودن تهیه شده بود. چند عشقی بودن به معنای داشتن ارتباط عشقی با بیش از یک نفر در یک زمان می باشد. البته این امر به معنای بی بندوباری یا بوالهوسی نیست، بلکه به معنای داشتن رابطه ای بر اساس عشق، صداقت، و اعتماد میان بیش از دو نفر می باشد. این قضیه به هیچ وجه مفهوم جدیدی نیست. بسیاری از مذاهب و کشورها چنین پیوندهایی را به رسمیت شناخته و از آن حمایت می کنند (از نظر تاریخی این امر عموماً بصورت تعدد زوجات برای مردان بوده است).



رنگهای روبان و پرچم معانی خاصی دارند. رنگ آبی نماینده ی «روراستی و صداقت در میان تمام یارانی است که رابطه ی چندگانه با آنها برقرار می شود»، رنگ قرمز نشاندهنده ی عشق و شور است (بسیار شبیه به کاربرد رنگ قرمز در روبان توجه به ایدز)، و رنگ سیاه به معنای اتحاد و یکپارچگی میان یاران عشقی در زمانی است که باید روابط ناپذیرفته ی خود را از چشمان جامعه و عموم پنهان کنند. نمادی که در مرکز پرچم دیده می شود حرف «پی»^{۴۵} یونانی است که معادل حرف P انگلیسی، یعنی حرف اول کلمه ی Polyamory (چند عشقی بودن) می باشد. علامت « π » بصورت طلایی نقش شده تا نشاندهنده ی ارزش دوستانه یا عشقی یاران برای یکدیگر باشد (ارزشی که در مقابل روابط صرفاً فیزیکی قرار می گیرد).

روبان آبی آزادی بیان در اینترنت



زمانی که پیش نویس «قانون ضوابط اخلاقی وسایل ارتباط جمعی» با هدف کنترل و سانسور اینترنت تهیه شد، موجی از انتقادات را پدید آورد. بسیاری از مردم معتقدند که اینترنت جبهه ی واقعی حق آزادی بیان بوده و قاطعانه از این باور دفاع می کنند. از اینرو در ابتدا پس از طرح پیش نویس قانون مذکور صاحبان بسیاری از وب سایت ها در اعتراض به این نوع سانسور همگی پس زمینه ی صفحات وب سایتهای خود را به رنگ سیاه درآوردند. اما از آن زمان به بعد روبان آبی به عنوان نماد جهانی آزادی بیان در اینترنت برگزیده شد. امروزه بسیاری از سایت ها از نماد مذکور استفاده می کنند. از سوی دیگر، اینترنت در تلاشی به منظور دفع قوانین سرکوب

کننده سعی کرده است تا مسئولیت کنترل خود را بر عهده بگیرد. برخی از وب سایتهای به طور داوطلبانه خود را بر اساس مطالب و محتویاتشان درجه بندی می کنند؛ و نیز اکثر وب سایتهایی که در آنها نوعی از برهنگی یا کلمات زننده وجود دارد از اظهارهایی استفاده می کنند که بازدید کننده ی آنها باید بالای سن ۱۸ سال باشد. بسیاری از سایت هایی هم که محتویات بالای ۱۸ سال دارند سیستم های قفل داری را بکار می گیرند که بازدیدکنندگان بالقوه



را ملزم می دارد تا در ازای پرداخت یک مبلغ سالیانه ی اندک، مشخصات خود را نزد شرکت های [ثبت کننده ی] جداگانه ای به ثبت رسانده و از این طریق از سن کاربر اطمینان حاصل نمایند. تا کنون این تلاش ها در دور نگهداشتن سانسور از شبکه ی اینترنت نسبتا موفق بوده اند .

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به [Blue Ribbon Campaign](#) مراجعه کنید.

سایر روبان ها

روبان های رنگی بشمار دیگری با اهداف مختلف تهیه شده اند. برخی از طرفداران حفظ محیط زیست در اعتراض به تخریب جنگلهای بارانی از روبان های سبز استفاده می کنند. عده ای از مردم آمریکا روبان بنفش را برای اعلام میزان خشونت در شهرها بکار می گیرند. همچنین زمانی روبان آبی برای افزایش آگاهی در مورد حقوق قربانیان جنایات بکار می رفت.

با وجود این همه روبان هایی که در اطراف ما یافت می شوند باید توجه داشت که هیچ رخداد یا سازمانی قصد از اعتبار انداختن بقیه را ندارد. روبان ها صرفا به نمادی بصری و بسیار مؤثر برای بسیاری رخدادها در فرهنگ امروز ما بدل شده اند.

منبع:

<http://www.lambda.org/symbols>

پانوشت ها

Androgyny .۳۱	Domination .۱۶	Rainbow Flag .۱
Mercury .۳۲	Rubber .۱۷	Gilbert Baker .۲
Hermes .۳۳	Bear Pride Flag .۱۸	Victorian England .۳
Hermaphrodites .۳۴	Bear .۱۹	San Francisco Flag Company .۴
Hermaphrodite .۳۵	Bear Bar .۲۰	Harvey Milk .۵
Polyamory .۳۶	Spags .۲۱	International Congress of Flag Makers .۶
Paul Jabara .۳۷	Crimes of Nature .۲۲	West Hollywood .۷
Visual AIDS .۳۸	Auschwitz .۲۳	John Stout .۸
Gulf War .۳۹	Queer .۲۴	Freedom Rings .۹
Jeremy Irons .۴۰	Sisterhood .۲۵	Gay Friendly .۱۰
Tony Awards .۴۱	Mars .۲۶	Leather Pride Flag .۱۱
Xavier Neptus .۴۲	Ares .۲۷	Tony De Blase .۱۲
Jason Bolton .۴۳	Venus .۲۸	Mr. Leather Contest .۱۳
Jim Evans .۴۴	Aphrodite .۲۹	آزار گری و آزار خواهی Sadomasochism .۱۴
π .۴۵	Romantic Period .۳۰	Bondage .۱۵



نگاهی به دو جنبش زنان و همجنسگرایان

برگرفته از مجله سکاف - شماره ۳۹

(این مقاله به دلیل طولانی بودن آن خلاصه شده است - ماها)

شاید ربط حرکت عدالتخواهانه همجنسگرایان یا کلا اقلیت های جنسی با «جنبش برابری طلبانه زنان» در ابتدا کمی نامفهوم و یا بی مورد باشد، اما اگر به ریشه های تاریخی بی عدالتی و نابرابری جنسی نگاه کنیم و بعد به افتراق، تشابهات و درخواست های زنان و اقلیت های جنسی دقت نماییم، آنگاه متوجه خواهیم شد که موانع پیش پای هر دو یکی است (ارزش های مردسالارانه، سنت ها، خرافات و خودخواهی های بی جا) و بر همین اساس، متوجه می شویم که چرا همکاری، نزدیکی و تعاون این دو جنبش از وزن و اهمیت زیادی برخوردار است.

ابتدا یک یادآوری تاریخی

در ادوار دور، زمانی که عبری ها به عنوان طایفه ای از قبایل سامی در منطقه کنعان (فلسطین/اسرائیل فعلی) سکونت داشتند، تعداد جمعیت این طایفه کم بود، آنها مردم فقیری بودند که سرشان به کار خودشان گرم بود و هرچند که همجواری سرزمینشان با راه های بازرگانی منطقه تجاری آن زمان (مصر، شام، آشور و بابل)، برایشان سودآور بود اما دردسر بزرگی هم داشت؛ به این علت که منطقه محل سکونت آنها محل جنگ و لشکرکشی های دائمی و فراوان دولت های آن زمان بود و هر طرفی که در جنگ پیروز می شد، فقط صدمات آن به عبری ها می رسید؛ آنان را به اسارت می گرفتند، زنانشان را می بردند، اموالشان را غارت می کردند و...

در پایان یکی از همین جنگها (حمله بابلی ها به فلسطین و شام - حوالی ۵۸۶ سال پیش از میلاد مسیح) بود که وقتی بابلیان پیروز شدند، تصمیم گرفتند که برای تسلط کامل خود بر منطقه، رهبران و بزرگان طایفه عبریان را همراه خانواده هایشان و جمع زیادی از مردم عادی را از آنجا کوچ داده و با خود به بابل ببرند. حادثه ای که در تاریخ قوم یهود به «حبس بابلی» معروف است. تا وقتی که کوروش کبیر، پادشاه ایران در حوالی سال ۵۳۹ قبل از میلاد بابل را تصرف کرد به عبریان کوچ داده شده اجازه داد که به سرزمین محل سکونت قبلی خود برگردند و آزادانه به کار و زندگی و اجرای مراسم مذهبی خود همت گمارند. (در کتاب مقدس عهد عتیق از کوروش کبیر یاد می شود و احساس نزدیکی و دوستی مردم اسرائیل با ایرانیان هم از همینجا ریشه می گیرد.)^(۱)

وقتی قوم یهود اجازه یافت که از تبعید و حبس در بابل (عراق فعلی) به سرزمین خود کنعان برگردد، به این نتیجه رسیدند که برای حفظ و ادامه بقاء طایفه خود و جلوگیری از تسلط طوایف دیگر، دو مسئله حیاتی را باید برای خود حل کنند؛ اول چیزی که عامل وحدت قوم آنها شود، یعنی یک حبل المتینی که همه به آن چنگ بزنند و دور آن متحد شوند (به عنوان یک عامل هویت آنها)، و دوم تولید مثل زیاد و ازدیاد جمعیت و تعداد نفوس طایفه تا نیروی انسانی لازم برای مقابله با تهاجمات و حملات دیگران داشته باشند.



همین دو نیاز عمده و حیاتی باعث شد که عبریان به گذشته تاریخی خود مراجعه کرده و به جمع آوری حدیث ها و گفته های چند هزار سال قبل حضرت موسی پرداخته و کتاب عهد عتیق را بنویسند^۲ و از این زمان است که دین یهودیت به شکل امروزی که ما می شناسیم شکل می گیرد. حدود پانصد سال بعد هم تورات نوشته می شود.^۳

به این ترتیب دین یهود و کتاب های عهد عتیق و تورات عامل وحدت و حبل المتین این قوم می شود، اما مسئله مهم دیگر یعنی ازدیاد جمعیت هم باید حل می شد؛ پس وظیفه زنان در زاد و ولد بیشتر اهمیت دوچندان می یابد، سقط جنین نباید باشد، چون با زیاد شدن جمعیت منافات دارد، نباید جلق زد چون اسپرمی که می توان با آن بچه درست کرد نباید بر زمین ریخته شود، خانواده فقط یک شکل و تعریف دارد؛ آن هم اینکه خانواده یعنی زن و مرد و فرزندان آنها و کلی قوانین در حمایت از این خانواده شکل می گیرند، هر نوع زندگی مشترک دیگر (مثل دو زن یا دو مرد با هم یا یک زن و فرزندان) به عنوان خانواده و کانون گرم و مشترک دو انسان به رسمیت شناخته نمی شود، سکس دو مرد با هم ممنوع می شود چون به تولید مثل نمی انجامد، و مردی که نمی خواهد با زن تشکیل خانواده دهد و بچه درست کند، بر علیه منافع قوم و اجتماع عمل کرده و باید کشته شود. نفرت به سکس با همجنس و همجنسگرایی از همین جا ریشه می گیرد و اعدام همجنسگرایان هم برای اولین بار در تاریخ در کتاب عهد عتیق نوشته شد، به عنوان « عملی کفرآمیز و گناهی که باید مجازات شود. »

همه صاحب نظران متفق القولند و بسیاری از مردم عادی هم کم و بیش می دانند که بسیاری روایات، حدیث ها و گفته های مشابهی در سه دین یکتاپرست ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) وجود دارد. خوب منطق زیادی لازم نیست تا بدانیم که منشاء این حدیث ها و روایات مشابه همان دین یهود و عهد عتیق و تورات است چون قبل از انجیل و قرآن نوشته شده اند. از جمله مسائل مشابهی که در هر سه دین یهود، مسیحیت و اسلام یافته می شوند و می توان به آنها اشاره کرد این ها هستند: هر سه دین جلق زدن را گناه می دانند، مخالف سقط جنین هستند و دستور اعدام همجنسگرایان را داده اند؛ همجنسگرایی را گناه و یک عمل شیطانی می دانند که باید مجازات شود و پیروان متعصب هر سه دین از همجنسگرایی به نفرت یاد می کنند. به عبارت دیگر این چیزهایی که به نام دستورات اسلام و خدا و امثال این ها به خورد ما داده می شوند، خود یک سری تعلیمات و قوانینی هستند که قوم یهود در ۲۸۰۰ سال پیش بر اساس نیازهای آن زمان خود و جهت حفظ خود از گزند دشمنان، رعایت آنها را برای همه افراد طایفه الزامی کرد. این را هم از یاد نبریم که تعلیمات دینی بعد از مدتی خود به خود به سنت و رسم و اخلاق جامعه فرا می رویند. بی جهت نیست که حتی بعضی از افراد به ظاهر غیر متعصب و غیر مذهبی هم در رد همجنسگرایی می گویند: «ما به دین کار نداریم بلکه به این کار داریم که سکس با همجنس مخالف عرف و اخلاق جامعه ایرانی است.» اما این افراد از یک طرف ریشه این عرف و اخلاق را فراموش می کنند و نمی گویند که این اخلاق از کجا آمده؟ چرا؟؟ و آیا قابل انطباق با شرایط حاضر هست یا نه، و از طرف دیگر از یاد می برند که این عرف و سنت مخصوص ایران نبوده و نیست و در همه جوامع دیده می شود و بسته به سطح رشد و آگاهی اجتماعی، شدت و حدت آن متفاوت است. البته این هدف این ادعا نیست که تمام ریشه های ضدیت با همجنسگرایی همین است بلکه منظور نشان دادن یکی از عمده ترین ریشه های تاریخی سرکوب زنان و همجنسگرایان است.



اشتراکات دو جنبش زنان و همجنسگرایان و اهمیت همکاری آنها

هدف از طرح وقایع تاریخی فوق اشاره به این است که هر چند سرکوب حقوق زنان و بروز ارزش های مرد سالار همراه با پایان یافتن جامعه مردسالاری شروع شد اما همراه با شکل گیری اولین دین ابراهیمی، یعنی یهودیت، شدت و حدت بیشتری گرفت. سرکوب همجنسگرایان هم درست از همین زمان شروع شد.

مردسالاری، «زن» را احساسی، بدون عقل، غیر قابل اعتماد، کسی که نمی تواند مثل مرد بجنگد و از قبیله محافظت کند می داند و بنابراین او (زن) را درجه دوم که باید در خدمت جنسیت مرد قرار بگیرد و مرد را ارضاء کند و بچه پس بیندازند حساب می کند. مردسالاری در ادامه همین تفکر، زنی که مردانگی را کلا نفی می کند و عشق و زندگی خود را وقف یک زن دیگر می نماید را تحمل نمی کند و اگر مردی نخواهد از این ارزش ها اطاعت کند را هم محکوم می کند، یعنی مردی که به جنس زن گرایش نداشته باشد را هم زن می داند؛ یارو می خواهد که یکی او را بکند پس زن است، طرف کیرش بلند نمی شود که با زن سکس داشته باشد، کیرش کوچک است، مریض است، طبیعی نیست و...) پس چنین فردی از مرد کمتر است، قابل تحقیر است، درجه دو محسوب می شود و...

با چنین اخلاق و فرهنگ مردسالارانه ی حاکم، هیچ عجیب نیست که همجنسگرایان از گرایش خود احساس گناه می کنند، خجالت می کشند، سرکوب و تحقیر را تحمل می کنند، بدون عشق و نیاز و صرفا به خاطر جامعه با جنس مخالف ازدواج می کنند، یا

همجنسگرایی فعال خودش را «گی» نمی داند چون «مردی» کرده و التش را در دیگری فرو برده، اما فرد مفعول قابل تحقیر شدن است، گاهی خودش هم این را می پذیرد، یا این همه همجنسگرایی ایرانی می خواهند تغییر جنسیت دهند. (چون چارچوب و تعریفی که جامعه و دین و اخلاق و فرهنگ از «مرد» دارد برایشان تنگ است یا با وجود آنها نمی خوانند.) این فشار فرهنگی و اجتماعی در طول قرن ها آنچنان در تو در توی ضمیر انسانها ریشه می

دواند که توان ایستادگی و دفاع از خویشتن خویش بودن را از فرد می گیرد. در نتیجه همجنسگرایان به سایه و یا شبی سرگردان در اجتماع تبدیل می شوند، همه جا هستند اما ناپیدا. شاید به همین دلیل باشد که قهرمان تمام رمان هایی که با فاصله از اجتماع، زشتی ها و دورنگی ها و بی خودی های اجتماع را نشان می دهند، همه «بوی» همجنسگرایی می دهند. با توجه به آنچه گفته شد، حلقه های محکم دو جنبش زنان و همجنسگرایان و کلا اقلیت های جنسی را به هم پیوند می دهند:

- ریشه های تاریخی فشار و سرکوب ها
- زنان همجنسگرا؛ که حلقه رابط محکمی بین دو جنبش زنان و همجنسگرایان را تشکیل می دهند
- مردسالاری و تمام جنبه های ارزشی متعلق به آن



■ اهداف مشترک؛ یعنی رسیدن به برابری و عدالت جنسی در جامعه و بازتعریف بسیاری از مفاهیم و مقولات اجتماعی و قوانین موجود (از جمله؛ برابری افراد در برابر قانون و در همه شئون اجتماعی فارغ از جنسیت و یا گرایش جنسی، ارائه تعریفی جدید از خانواده و تلاش برای گسترش معنی کانون مشترک در قوانین از جمله به رسمیت شناختن کانون متشکل از یک مادر و فرزند، به رسمیت شناختن زندگی مشترک دو زن یا دو مرد با هم، مبارزه مشترک برای آموزش مسائل علمی مسائل جنسی در مدارس و جامعه، مقابله با کودک آزاری و تجاوزات جنسی به کودکان، دفاع از استقلال جنسیت فرد فارغ از جنس او، مبارزه برای لغو قوانین تبعیض آمیز در مورد هر دو جنس و بسیاری مسائل دیگر).

در نتیجه حمایت از خواسته های یکدیگر، همکاری و اشتراک مساعی این دو نیرو بسیار ضروری است و امکان ایجاد پایه های یک جبهه وسیع تحولات فرهنگی - اجتماعی را فراهم می آورد. امکانات عینی و اولیه برای نزدیکی و همکاری فراهم هستند، کافی است آنها را کشف کنیم.

یادآوری یک نکته هم ضروری است، تا زمانی که گی و لزبین های ایرانی مسائل خود را جدی نگیرند و برای حل آنها، پایان دادن به سرکوب ها و رسیدن به حقوق انسانی و اجتماعی خود اراده عملی به خرج ندهند، دفاع دیگران از حقوق گی/لزبین ها تاثیر چندانی نخواهد داشت و علاوه بر آن، اتحاد و همکاری بالقوه مهم بین نیروهای مختلف فعال برای برابری و عدالت جنسی شکل نخواهد گرفت.

پانوشت ها

۱- بد نیست بدانیم که مطالعه داستان سرگذشت ابراهیم و زناش (هاجر و سارا) و فرزندان او (اسماعیل و اسحاق) نشان می دهد که کلا طایفه عبری همیشه برای یافتن محل زندگی مناسب از جهت کشاورزی و آبیاری و تجارت مرتب در حال مهاجرت بوده است. در انجیل هم آمده که اولین مهاجرت عبریان حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح اتفاق می افتد، زمانی که خداوند به حضرت ابراهیم دستور می دهد که محل و کاشانه خود را در «اور» (واقع در جنوب غربی رود فرات و نه چندان دور از خلیج فارس) رها کرده و با قبیله خود به مقصد دیگری مهاجرت کند و اگر ابراهیم از این دستور پیروی کند آنگاه خداوند به او لطف و بخشش کرده و خاندانی بزرگ در سرزمینی موعود به او اعطا خواهد کرد.

۲- به روایت تاریخ، حضرت موسی حدود ۲۵۰۰ سال قبل از این تاریخ (بازگشت از حبس بابلی) پیغمبری کرده ولی گفته ها و نوشته های او فقط سینه به سینه به نسل های بعد منتقل می شده است. اینکه بعد از ۲۵۰۰ سال گفته ها و حدیث های جمع شده تا چه حد با پیام ها و گفته های خود حضرت موسی همخوانی داشته یا نزدیک بوده، خود بحث جداگانه ای است.

۳- آقای مک کوپین در کتاب خود به نام رد پای ریشه های تاریخی فشار علیه همجنسگرایان، به خوبی به شرایطی که منجر به پیدایش



یهودیت، مسیحیت و اسلام گردید می پردازد و به شکل جالبی استدلال های خود را مبنی بر اینکه فشار بر علیه همجنسگرایان با پیدایش دین یهود شروع و از آنجا به مسیحیت و اسلام و سپس کل جوامع امروزی راه یافت، با سند ثابت می کند. او به علاوه نشان می دهد که قبل از یهودیت، گرایش به جنس موافق یک امر عادی و قابل قبول بوده و حتی آثاری تاریخی که دال بر آن دارد را هم معرفی می کند. همچنین او اهمیت یافتن خانواده، اینکه تابعیت فرزند باید بر اساس خون و تابعیت مادر باشد، زاد و ولد زیاد، و مخالفت با سقط جنین را هم بر همین اساس نیاز قوم یهود به وحدت و ازدیاد جمعیت توضیح می دهد. نادر ثانی نویسنده ایرانی مقیم کشور سوئد در کتاب خود به نام «بار دیگر عشقی ممنوع - بررسی ریشه های تاریخی فشار بر همجنسگرایان» تا حدودی از همین کتاب مک کوپین کمک می گیرد و به این مسئله می پردازد.



جشن عشق

بن بست من

مرتضی - از تهران

در دور دست نوری می بینم
در اعماق سیاهی ها
آن نور، نور آرزوهای من است
که بسیار ضعیف می باشد
آنقدر که بوسیله هیولای تاریکی ها بلعیده می شود
هیولای تاریکی ها
همان سرکوب امیال من است
همان سرزنش جامعه است
به بن بستی رسیدم
بن بستی دور از حقیقت
دور از آنچه که هستم
در آن بن بست به دنبال راه فراری می گردم، سرگردانم
به دنبال اشاره ای از سوی کسی
به دنبال دستی که دست مرا بگیرد
مرا ببرد به دور از این جماعت
جماعتی که تمام فکرشان شده دروغ و نیرنگ
جماعتی با رویی پاک و دلی پر از نیرنگ
نمی دانم این بن بست تنگ و تاریک
کی راهی به من نشان خواهد داد
که این تن خسته ام را برهانم
از این همه نیرنگ ها، از این همه بی عدالتی ها
تا کی میخوایم بمانم در این تاریکی، تا کی؟
راهی می خواهم برای فرار از این تاریکی ها...

دکمه ها

سپنتا

دکمه های پیراهنت
چه بازیگوشانه رد می شوند
از زیرانگشتان دستم
وقتی که انگشتان دستم
از شکاف لای پیراهنت
با پوست تنت هم جاذبه می شوند،
دکمه های پیراهنت
چه بازیگوشانه رد می شوند
از زیرانگشتان دستم
چه بازیگوشانه می لغزند
بین انگشتان مستم
دکمه های پیراهنت...
دکمه های پیراهنم...





قصه ی آخر

سپنتا

یکی بود یکی نبود
زیر گنبد کبود
یه کسی بود که می خواست
بره شهر آرزو
آرزوی اون چی بود؟
یه دل ساده می خواست
یه دل یه رنگ می خواست
یه دل عاشق می خواست
رفت و همت و گذاشت
روی شونه های خستش
رسید به دادِ دل خسته ی شکستش
روون شدش رو خواب خاک جاده
دستشو گذاشت تو دست پاک جاده
جاده اونو برد به یک نشونی
جاده اونو برد به یک ویرونی
رفت و به اون شهر قدیمی رسید
نو رسیده به یه لحظه کسی رو دید

با حرفای قشنگ اون خام شد
خسته ی راه مست لب جام شد
همراه شدش با اون تو کوچه های شهر
دلشو سپرد به اون غریبه ی شهر
یواش یواش قلبشو از دست داد
اون دل ساده شو به اون مست داد
اما دیدش که این شهر
اون شهری نیست که قصه شو شنیده
خدای من
اون دلشو به کی به چی سپرده
می خواست بره از این شهر
اما دیگه چاره نداشت
راه برگشتش دیگه جاده نداشت
جاده اونو برده بود به یک نشونی
جاده اونو برده بود به یک ویرونی
از آسمون داشتش بارون می اومد
بارون روی یه لکه خون می اومد
جاده بود و اون عابرِ دل شکستش
عابر بود و اون خنجرِ به پشت نشستش...

درخواست مشارکت

یکی از خوانندگان و همکاران ماها قصد دارد ویژه نامه ای مخصوص هنرپیشگان لذبین و گی تهیه کند. از همه علاقمندان و خوانندگان درخواست می شود که چنانچه امکان تهیه مطلب یا هر کمک دیگری در اینباره را دارند با ایمیل زیر تماس بگیرند.
(لطفاً در قسمت سابجکت بنویسید: هنرپیشه)

آدرس ایمیل جهت تماس: fearsome_beauty@yahoo.com



تنگ نظری بیشتر از این نمی شود

اگر قبول داریم که هر انسانی ممکن است از یک جور غذا یا رنگ یا لباس خوشش بیاید، یک جور ورزش، یا افکار و عقاید سیاسی یا فلسفی را ترجیح دهد و...، آوقت پذیرش این امر مسلم که هر انسانی هم ممکن است یک جور ذائقه و سلیقه و گرایش و تمایل جنسی داشته باشد، کار چندان شاق و سختی نخواهد بود. تنگ نظری بیشتر از این نمی شود که تنوع سلیقه در همه عرصه های زندگی انسان را بپذیریم، اما وقتی به مسائل جنسی می رسیم یک مرتبه به صورت خشک و جامد و کلیشه ای وار انسان ها را فقط به دو دسته تقسیم کنیم: زن؛ زنانه رفتار می کند و به جنس مرد گرایش دارد و مرد؛ مردانه رفتار می کند و به جنس زن گرایش دارد. همین و بس! یعنی این پیشداوری غلط که هر انسانی فقط به جنس مخالف خودش کشش و رغبت جنسی دارد و اگر غیر از این باشد غیر اخلاقی است و ممنوع! دانشمندان و دست اندکاران علوم جنسی (از جمله کینسی) ثابت کرده اند که گرایش جنسی انسانها (به معنی رغبت و سمت و سوی کشش و تمایل جنسی) انتخابی نیست، بلکه فرد در سن معینی این احساس را در درون خود کشف می کند و متوجه می شود که به جنس موافق یا مخالف یا هر دو جنس کشش دارد. اگر خود گرایش جنسی را یک خط مستقیم فرض کنیم، گرایش جنسی انسانها در طول این خط به این شکل می باشد:

یک سر خط گرایش تقریباً کامل به جنس مخالف و سر دیگر خط گرایش تقریباً کامل به جنس موافق. حال اگر از یک سر خط شروع کنیم و به سمت دیگر برویم، این گرایش کامل به جنس موافق یا مخالف کم رنگ تر شده و هر چه بیشتر رنگ عوض می کند، تا جایی که وقتی به انتهای خط می رسیم، به عکس آن چیزی که در ابتدای شروع حرکت داشتیم برمی خوریم. به زبان ساده تر اینطور می شود: در ابتدای این سیر، گرایش کامل به جنس مخالف وجود دارد، بعد از آن به گرایش شدید تر به جنس مخالف و خیلی کم به جنس موافق می رسیم، و بعد، به گرایش بیشتر به جنس مخالف و کمتر به جنس موافق می رسیم، سپس به گرایش تقریباً مساوی به هر دو جنس مخالف و موافق می رسیم (جایی که بای سکشوالها هستند). بعد از آن به گرایش بیشتر به جنس موافق و کمتر به جنس مخالف، سپس به گرایش شدیدتر به جنس موافق و خیلی کم به جنس مخالف و در آخر به گرایش کامل به جنس موافق می رسیم:

گرایش شدیدتر	گرایش بیشتر	گرایش تقریباً	گرایش بیشتر	گرایش شدیدتر
به جنس موافق	به جنس مخالف	مساوی به هر	به جنس موافق	به جنس موافق
و خیلی کم به	و کمتر به جنس	دو جنس مخالف	و کمتر به جنس	و خیلی کم به
جنس مخالف	موافق	و موافق	مخالف	جنس مخالف
گرایش کامل به	و خیلی کم به	و موافق	و کمتر به جنس	گرایش کامل به
جنس موافق	جنس موافق	و موافق	مخالف	جنس موافق

بر همین اساس، تمایلات و احساسات نرینه و مادینه در همه انسان ها (چه زن و چه مرد) به نسبت های مختلف وجود دارند. اما در جامعه ای مثل جامعه ما که علیرغم درگیری طولانی مدرنیسم و سنت در آن، هنوز سنت ها حرف آخر را می زنند، جنسیت انسان ها را فقط سیاه و سفید می بینند. زن باید «زنانه» رفتار کند و به مرد گرایش جنسی داشته باشد و مرد باید «مردانه» رفتار کند و به زن گرایش جنسی داشته باشد. چنین تعریفی از «مرد» و «زن»



و «مردانگی» و «زنانگی» با واقعیت های درونی زنان و مردان جامعه همخوانی ندارد و مانع شکل گیری شخصیت واقعی انسان ها می شود و به همین دلیل سنتی ستمگرانه و دیکتاتورمنشانه است. سنت دیکتاتور منشانه دیگر، چگونگی بنیان های اجتماعی است، از جمله شکل و تعریفی که جامعه از «خانواده» دارد. یعنی از آنجا که «هر انسانی به جنس مخالف گرایش جنسی دارد» پس زن و مرد باید با هم ازدواج کنند و رسماً «ازدواج» خود را ثبت نمایند. در نتیجه فرزندان که پس از این «ازدواج رسمی» به دنیا می آیند هم قابل قبول و محترم هستند، اما اگر دو انسان دیگر بر اساس عشق و علاقه و انتخاب و اختیار خود با هم زندگی مشترکی را اختیار کنند و بچه دار شوند، آنوقت نه رابطه آنها «قانونی و اخلاقی» است و نه فرزندان آنها «مشروع» حساب می شوند. تنها قانون هم نیست که به محکومیت این خانواده و زندگی مشترک بنا شده بر اساس خواسته دو فرد می پردازد، بلکه بستگان، اطرافیان و جامعه هم چنین می کنند و فرزندان آنها را لعن و نفرین می کنند.

سیاه و سفید دیدن گرایشات جنسی انسانها و ارائه تعریف کلیشه ای و یک جانبه از «خانواده» و «ازدواج» در واقع انعکاسی از مکانیسم سنت ها برای کنترل انسان، محدود کردن آزادی اش و خود بودن او، نگهداری او در چفت و بست های از پیش تعیین شده و مقیدات سنتی می باشد، و در دوران امروز که موضوع آن آزادی، حقوق بشر و احترام به سبک های مختلف زندگی است، نباید جایی داشته باشد. چه خوب که هر کسی در حد خود به چالش سنت های ستمگرانه روی آورد شاید که راه دمکراسی، حقوق بشر، احترام به تنوع سبک های زندگی هموار شود و جامعه ما به جایی برسد که به جای سیاه و سفید دیدن گرایشات جنسی، اجازه بروز نرینه گی و مادینه گی در هر شهروندی (به همان نسبتی که دارای این خصوصیات است و با آن احساس راحتی می کند) را به وی بدهد. اینجاست که صلح دوستی، دوری از خشونت که تاکنون به عنوان مظاهر جنبش های زنان و اقلیت های جنسی معرفی می شده اند در کل جامعه و در همه شهروندان نهادینه می شود. چرا که بسیاری از مردان دگرجنسگرا را هم از «وظائفی» که ناخواسته جامعه و فرهنگ بر آنها تحمیل کرده رها می کند. به رسمیت شناختن انواع خانواده در کشورهای با ساختار مدرن، یک امر جا افتاده است و ما ایرانیان در مسیر حرکت خود برای مدرن کردن کشور و جا انداختن دمکراسی و حقوق بشر، خواه ناخواه باید این مسئله را هم برای خود حل کنیم. مذهب، فرهنگ و سنت ها باید خود را با حرکت جامعه دمساز کنند و گرنه انسان ها ناچار به عبور از آنها خواهند شد.

همجنسگرایان با رد الگوهای رفتاری و نقش های سنتی اعطا شده، و با انتخاب سبک زندگی مورد دلخواه خود، باید به خود ببالند که در این کارزار رهایی واقعی جامعه و انسان های اجتماع از قید و بند سنت های محدودکننده و نافی آزادی انسان پیشقدم شده اند. دیگر شهروندان و هموطنانی که در فکر ایرانی بهتر هستند باید این مهم را در نظر بگیرند و تا آنجا که می توانند به حمایت از خواسته ها و حقوق اجتماعی مدنی همجنسگرایان برخیزند. چراکه هرچند مبارزات همجنسگرایان در قالب درخواست حقوق اجتماعی تجلی پیدا می کند، اما اهمیت این درخواست ها فراتر از این تصور است. ما برای احترام به تنوع عقاید، برای حقوق بشر، برای ارزشگذاری به انسان آنطور که هست، برای زدودن تحمیلات غیر لازم، برای رهایی جامعه از خشک اندیشی و سنت های دست و پا گیر، برای عیان شدن مادینه گی درون مردان و نرینه گی درون زنان و در یک کلام «خود بودن انسان ایرانی» تلاش می کنیم. کنار گذاشتن تنگ نظری در عرصه جنسی، و سیاه و سفید ندیدن گرایشات جنسی انسان ها دنیایی را بروی فرد می گشاید که فرح بخش است و رهاکننده.



به مناسبت سی و ششمین
سالگرد واقعه استون وال در شهر نیویورک

شورش های استون وال^۱

برگردان : امیر

iranian_free_man@yahoo.com

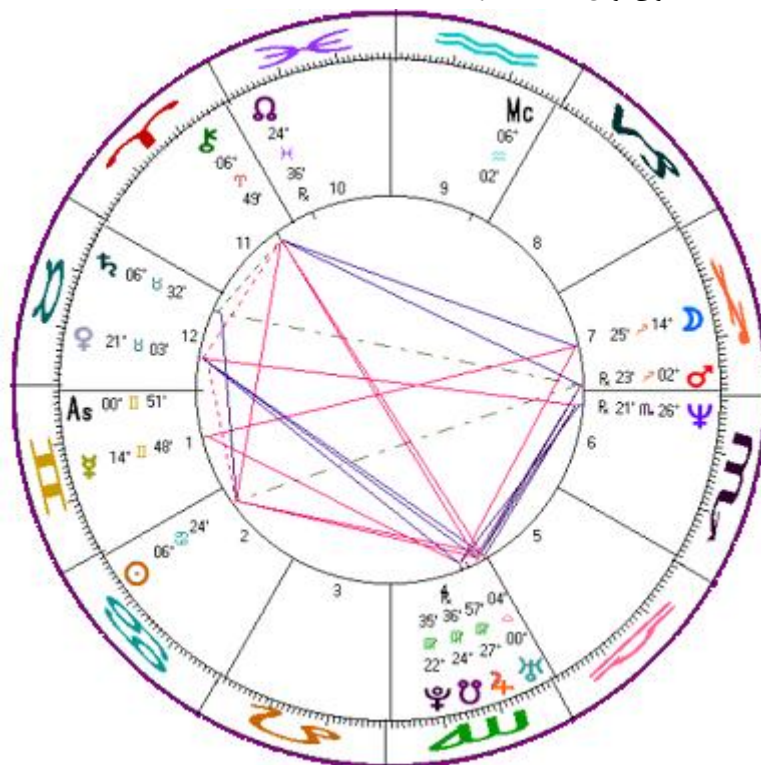
هـ ر سال در ماه ژوئن، همجنسگرایان با رژه رفتن و جولان دادن در خیابان ها، ماه افتخار به همجنسگرایی (گی پراید^۲) را جشن می گیرند. تاریخ جشن های گی پراید به سال ۱۹۶۹ در دهکده ی «گرینویچ» شهر نیویورک سیتی، در «مهمانخانه ی استون وال»^۳ برمی گردد. در آن زمان در سراسر ایالات متحده آمریکا یورش پلیس به کافه های گی و لزبین امری عادی بود. با آنکه پلیس ظاهرا به دنبال جرائمی از قبیل تخلفات مربوط به مشروبات الکلی می گشت، اما افراد پلیس مشتریان کافه ها را دستگیر کرده و بدون هیچ اتهام موجهی به زندان می کشاندند. اسامی دستگیر شدگان غالبا در روزنامه ها به چاپ می رسید و در نتیجه بسیاری از این افراد از مشاغل خود اخراج می شدند.



در سال ۱۹۶۹، «کافه ها» تقریبا تنها جایی بودند که همجنسگرایان می توانستند به طور علنی دور هم جمع شوند. با این حال در اکثر مواقع هنگامی که پلیس به یک «کافه» یورش می برد، مشتریان گی و لزبین از در پشتی فرار کرده و یا در گوشه و کناری کز می کردند. اما در شب بیست هفتم ژوئن ۱۹۶۹ اتفاق دیگری رخ داد. وقتی پلیس به مهمانخانه ی استون وال حمله کرد، لزبین های دارای سر و وضع مردانه^۴ و مردانی که لباس و آرایش زنانه داشتند^۵، در مقابل پلیس ایستادند. مشتریان کافه نیز به سوی پلیس بطری و سنگ پرتاب کرده و شعار «قدرت



همجنسگرایان» را سر دادند. طی چندین شب متوالی هر شب بر تعداد تجمع کنندگان در بیرون مهمانسرای استون وال افزوده شد. خبر ایستادگی همجنسگرایان در مقابل پلیس به سرعت در سراسر کشور پخش شده و این واقعه با نام طغیان یا شورش های استون وال شهرت یافت. اگرچه قبل از واقعه ی استون وال جنبش های کوچکی در زمینه ی حقوق همجنسگرایان در سراسر کشور صورت گرفته بود، اما پس از سال ۱۹۶۹ نهضت روند تازه ای به خود گرفت. دهه ی ۱۹۶۰، دوران تحول بود. جنبش حقوق مدنی به اوج خود رسیده بود و مردم برای اعتراض به جنگ ویتنام به خیابان ها می ریختند. در ادامه ی همین روند، همجنسگرایان نیز برای دفاع از حقوق خود بپاخواستند. از آن زمان تاکنون، گی ها، لزبین ها، بایسکشوال ها (دوجنسگراها)، و دگرجنسیتجوها همه ساله افتخار خود را با گرامیداشت خاطره ی استون وال جشن گرفته و خواستار حقوق مدنی اساسی خود هستند. در نیویورک سیتی این راهپیمایی ها در آخرین شنبه ی ماه ژوئن برگزار می شود. در سایر شهرهای ایالات متحده و در سراسر کشورهای جهان نیز، همجنسگرایان همه ساله در جشن های افتخار به همجنسگرایی که در ماه ژوئن برگزار می شود شرکت کرده و مردان و زنان شجاع استون وال را به خاطر می آورند. برخی طالع شناسان معتقدند که در شب بیست هفتم ژوئن ۱۹۶۹، ستاره ها در موقعیت منحصر به فردی قرار داشتند که شکل گیری واقعه ی «استون وال» را میسر ساخت.



منبع: <http://gay-astrology.com/vvoice.shtml>

پانوشت ها

۱. Stonewall Riots
۲. Gay Pride
۳. Stonewall Inn
۴. Butch Lesbians
۵. Drag Queens

شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

جریان ما همجنسگرایان ایرانی همان جریان قوز بالا قوز است. (اگه این دوتا قوز همجنس باشند اونوقت چی؟ میشن همجنسگرا!) از یک طرف مذهب هست که همجنسگرایی را گناه می داند و از طرف دیگر قانون هست که می گوید مخالف قانون است. حالا در اکثر کشورها ملت به مراجع مذهبی و کلیساها و مساجد گفتن که شما می توانید تعلیمات دین خود را تبلیغ کنید از جمله درباره همجنسگرایی اما حق دخالت دادن مذهب خود در قانون و حکومت را ندارید. و قانونا همجنسگرایان آزاد هستند. اما در کشور ما، مذهب و حکومت یکی شدن و نتیجتا ما از دو جهت و به طور همزمان و هماهنگ، هم گناهکار محسوب می شویم و هم مجرم! این شد قوز بالا قوز!

اما همجنسگرایی نمی تواند هم گناه (مذهبی) باشد و هم جرم (قانونی). چرا که اولاً هر چیزی که در مذهب قدغن شده، لزوماً در قانون قدغن نیست، مثلاً خوردن گوشت خوک غیر اسلامی است اما تو هیچ کجای قانون نوشته نشده که کسی که گوشت خوک بخورد مجرم است یا نماز نخواندن گناه محسوب می شود، و قانون کسی را که نماز نمی خواند مجرم نمی داند و خیلی مثال های دیگر. درستش هم همین است. اگر قانون بخواهد من همجنسگرا را مجازات کند، آن وقت کسی که قانون را اجرا می کند نقش خدا را بازی کرده، مگه نه؟ اما من می گم و علم امروزی هم اینو میگه که همجنسگرایی نه گناه است و نه جرم. تا دلتون بخواد هم دلیل و برهان برایش دارم که خودتون هم بهتر از من می دونین. پس بهتره که ما گی و لژیون ها این چیزا را حداقل از سر خودمون دور کنیم و همانی باشیم که هستیم، یعنی؛ همجنسگرا

سایت های زیر شماره قبل ماها را معرفی کرده اند:

- سایت پسر خسته (<http://pesarekhaste.blogspot.com>)
- سایت نی و نای (<http://lifewithlove.persianblog.com>)
- سایت ایرانیان دات کام (<http://www.iranian.com>)
- سایت سازمان همجنسگرایان ایران (<http://www.pglo.org>)
- سایت ایران تریبون (<http://www.iran-tribune.com>)
- این سایت مطلبی را هم به نقل از ماها چاپ کرده است:

<http://www.iranian.com/Opinion/2005/May/Hamjens/index.html>

ضمن تشکر از همه این دوستان، چنانچه سایت های دیگری هم ماها را معرفی کرده اند ولی اسمی از آنها نبرده ایم به دلیل بی اطلاعی ما بوده است. از مسئولین سایت هایی که به معرفی ماها می پردازند و خواهان انعکاس آن در مجله می باشند تقاضا می کنیم ما را باخبر کنند.



ماها، مجله الکترونیکی همجسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com